



S.No:- 3159 PM

M-P-Prose

Kindly issue two
nibs as the tip of my pen
is broken.

Kindly

Kindly

روحانی ترقی

DATE LABEL

TEXT BOOK

روحانی ترقی

روحانی ترقی

روحانی ترقی

Despite all the qualitative

distinctions of the Third World
countries, this experience of
revolutionary

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped ab
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The bo
kept beyond that day.

TEXT BOOK

فنا گشت کهن شد حدیث اسکندر سخن نوار که نور اعلایست دیگر

سخن نو

اول

یعنی

حصه

انتخاب شروط نظم فارسی جدید

مع فرہنگ

برائے امتحان ہائی اسکول

حقوق بقیہ پبلش محفوظ

حقوق بقیہ پبلش محفوظ



۱۹۵۳ء

مرتبہ: ذہن شغیہ فارسی مسلم یونیورسٹی علی گڑھ

ڈاکٹر ایچ

ناشر: ایجوکیشنل بک ہاؤس لائن جہانگیر علی گڑھ

2222

8998

54/6/57

Handwritten red mark or signature.

Handwritten blue notes on the left margin.

فسانه گشت و این شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نور احلا و سیت دیگر

سخن نو

دسته اول

انتخاب تر و نظم فارسی جدید
مع فرستاد
امتحان برای اسکول

جمله حقوق بقی سیرت محفوظ

جمله حقوق بقی سیرت محفوظ

۱۹۵۳

قیمت غیر

ناشر

کتابخانه بک وین سولان اشمشاد و بلده نکس اعلی کره

جدید یا بند خصوصاً در موارد بیات قدیم و جدید قریح ایشان را
تمیز کے کامل باشد و از عہد امتیاز تجوید قروجہ برآیند
و خصوصیات ہر سبک را بفہمند۔

اسی حال لازم دانم کہ لفظ چند راجح بہ انتخاب مقالات
و منظومات اس تا الیہ ہا بگویم و چگونگی اس بارہا شرح دیم۔
ہر کتاب دارائے دو حصہ اسرے۔ یکے نثر و یکے نظم حصہ نثر را
حسب تصریح ذیل بہ چہار باب و نظم را بدو تقسیم نموده ام۔

در باب اول حصہ نثر

یک فسانہ وطن دوستی یا
فداکاری است کہ در دورہ

شرطیت، تمام اصحاب فکر و ادب ایران در بیدار ساختن
محم وطنان خود از الطوق و ظلم جہد نمودند و اس را آلت حصول
استقلال ساختند۔ اس آواز بھائی را کہ انتخاب کردم قطعاً و
کاملاً آزاد و پاک اندازے جذبہ عشق و محبت است کہ در
ادبیات رسمی یافتہ شود و طالع محصلین را مشوش و مشتعل
سازد۔

در باب دوم بشرح حال یکے از رجال عالم است

خواہ عالم اسلامی یا غیر اسلامی کہ دورہ
زندگانی او برائے دانش آموزان سبق آموزے باشد

و طبایح شان را به علو و اتقائے زندگی بویش کند.

در باب سوم | چند سخن ها از شریط صحت و حفظ بدن

(هاجین) را اقتباس کرده ام تا ازاله
شکر و آل استغاده نمایند و تحصیل واقف شوند که رعایت
حفظ الصحت چه قدر لازم است و در یاست صمیمه ایران چه قدر
کوشش ها با اصلاح حال ایرانیان نموده است.

در باب چهارم | صفو چند از تاریخ ادبیات ایران است

که اثر خاتم یکے از مشاهیر استادان
دانش کده ایران است.

باب اول حصه سلف | دارائے منظومات سیاسی است

که احساسات وطن پرستانه ای
خاندن از مرد و ترسین شمرائے عصر جدید را آئینه داری کند
و تخرآل تردوات سست که در عهد مشروطیت و برائے استقلال
ایران، ایرانیان نموده اند.

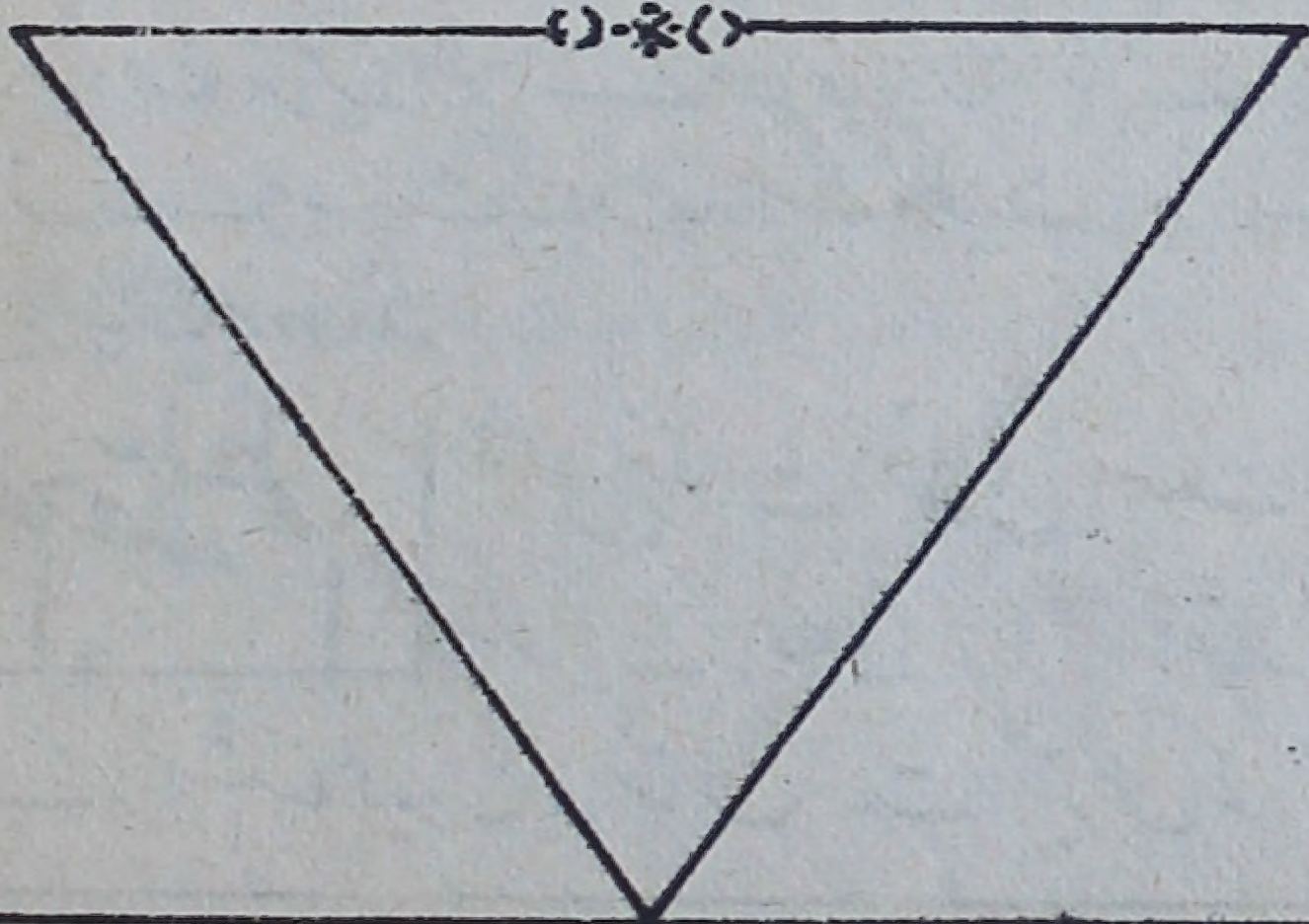
باب دوم حصه نظم | مشتمل بر منظومات اخلاقی است، چند
منظومات اخلاقی را که آثار قریح

خاتم هائے دانشمند ایران و افغان است اقتباس کرده ام

گذشته از منظومات شعرائی ایران زهر حیثیت در برابر
 بهترین اشعار اخلاقی عهد قدیم آورده می شود - تا هوید
 گردد که زمان ایران دوشش بدوش مردمان در حریت فکر و
 اصلاح اخلاق مخصوص به اصلاح حال انانث ایران چه کوشش ها
 بخود لازم کرده بودند -

امید دارم که ترددات بنده در ضمن این خدمت ادبیات
 پارسی که نفوذ بے درازمان و قلوب خوانندگان پیدا خواهد
 کرد به نگاه پسند و نظر استحضار دیده شود -

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ



فہرست مندرجات

حصہ ستر

نمبر شمار	عنوان	نام	صفحہ
۱	دیباچہ فدائی وطن	آقائے کوچی	۳ تا ۶
۲	راہ نو	حسین زادہ	۱
۳	سرسید احمد خاں	دائرۃ المعارف	۱۲
۴	گفتگوی یک نفر ایرانی	۲۰
۵	تاریخ ادبیات	رضا زادہ شفیق	۵۶

حصہ نظر

منظومات سیاسی

(۱)

۱	ملّت مظلوم ایران	سید اشرف الدین نسیم رشتی	۶۸
۲	عاقبت ایران	" " " "	۷۰

تبر شمار	عنوان	نام	صفحه
۳	بکس و طین	سید اشرف الدین نسیم رشتی	۷۲
۴	ناله مرغ	عارف قزوینی	۷۴
۵	افسوس ! افسوس !	پورد اود	۷۵
۶	نور پورد اود	پورد اود	۷۷

د ۲، منظومات اخلاقی

۷	اصلاح مال لوزل	حازقه اخلاقی	۷۹
۸	توصیه با کتابت نصیحت و نیت		۸۲
۹	علم	سید اشرف الدین نسیم رشتی	۸۳
۱۰	نغمه اسرار بان حجاز	علامه سید اقبالی مرحوم	۸۸
۱۱	کودک آرزومند	از مجله بیمار طهران	۹۱

فرهنگ لفاظ



فارسى جديد

يك مختصر افسانہ

فدائی وطن

باجا

آغا سے کو چینی

آنجا در پاسے پتہ فاسکے رودخانہ بر لبستہ نملوار صخرہ پاسے
 کو ہی دسنگ پارہ پاسے پتہ دارجریان دارد، بالا ترازاں ہمینگ از
 میدان کو چینی عبور فاسد پتہ پاسے مسترد از درختاں بلوط و چغوزہ
 در چہ کہ در جنوب افغانستان بہ کثرت موجود است در جلو ویدہ قرار
 می گیرد۔ در پاسے یکے از ہی پتہ پاسے قبر سادہ بنظر می آید آید کہ
 اطراف آنرا دیوار کنگرہ دار سنگی بہ ارتفاع نیم ذراع احاطہ نموده
 و بر سر آں توغ بلند و گنگو نے کہ در اکثر قبرستان ہنادرست ماہنامہ
 افغانی بر مزار شہدا ملیدی باشد در ہوا موج می زند۔۔۔۔۔

صبحگاهانیکه خورشید بر آئے اولین بار بوزمی یا شد استوار
 زرین خود را بر آئے بوسه این تربت خاکی بخش نمی نماید و کسی
 عطر گلپایه را که از دشت ها و لالهزار ها می بردار و در هم می چموظند
 می کنند هنگامیکه بر سنهالی دوستم به این فرار پاک، که مردم
 قبیله و دهکده آنجا آنرا بنام فرزندانی و اطن "یادی کنند" رسیدم
 فهمیدم که حقیقتاً تاثیر ارواح بزرگان و شخصیت های عالی، پس از
 مرگ نیز آن را در برابر کرامت خود مجدوب می سازد، زیرا اگر چه
 در مقابل خود خیر شدت خاک مطروا طاف خاموش خیزد بگریه غمیدیم
 و بے گمان میکردیم که در برابر تخت سلطان با عظمت و مقصدی قرار داریم
 که بایست سربلندی و احترام را خم نموده و به پاس ادب از زمین بوی
 برداریم

از دوستم پرسیدم که این شهید کس است؟ و چرا شدت خاک
 او بیننده را تا این اندازه دادار به احترام می کند؟ شاید جوان نو
 داماد بے بوده که به نسبت دشمنی فاشی که متاسفانه بنام (او در زادی)
 در بین فامیل های افعان وجود دارد شهید شده و بانیکه
 دوستم حرم را بریده گفت، چنین نسبت که تصور کرده ای، زیرا این
 خوابیده جوانی بود آتشین و حماسه مستانه و عاشق که در هنگام
 جنگ و تیر و تیرگی بر آئے حفظ ناموس وطن و شرافت قومی در
 برابر دشمن کشور گرم بود، به شهادت رسید اگر آرزو مند

ہستی تا شرح حیاتش را ابدانی بیاتابہ دھکدہ برگردیم و اندر پدر
موسسیدش کہ تا ہنوز در قید حیات بودہ و برائے ہر کس داستان
فرزندش را حکایہ می کنند ملاقات کنیم -

گفتم دیدن پدر سے کہ چہیں فرزند سے را تر بہ کہند لازمی و
ضروریست، ہنگامیکہ از دعا و فاتحہ فارغ گردیدیم و خواستیم بوسے
دہکدہ برائے ملاقات پدر شہید برگردیم دوستم توقف کرد و لحظہ
بجانب شخصے کہ لفافہ صدقہم آہستہ آہستہ البوسے مارواں بودہ
خیرہ شد، بعد درویش را بجانب من نمودہ گفت فرودت بر فتنہ بنیت
زیرا پیر مرد یکے لبوسے مامیاید پدر شہید است، ایں پیر مرد
ہر روز عصر اینجائی آید و بر تربت لپیش فاتحہ و درود میخواند و ہمینکہ
شب نیز دیک میشود بہ مدد عصائے خویش آہستہ آہستہ بخانہ برمی
گردد - تمام قبیلہ ایں پیر مرد وطن دوست را احترام می کنند، زیرا
خود را افزیر در ہنگام جوانی از بادہ ملیت مرت و سرشار بود -
در تمام مجاہدات ملی، کہ در دوران حیاتش واقع گردیدہ، حصہ گرفتہ
و مردانگی ہا نمودہ، و بار بار کہ از کشتن اش چیز سے ماندہ بودہ،
رہائی یافتہ است - اطفال دہکدہ ہر وقت برورش جمع می شوند
و ادارش می کنند - تا از سر گذشتہاے خویش کہ مملو از
نداکاری و جواں مردیست، برایشان حکایہ کنند - پیر مرد نیز کہ تاریخ
حسب ملیست تمام ایں صحنہ ہائے روشن و تاریک از تہ کی خود را

در برابر دیده آبهائی کشاید و بیانات خود را با حرکت دست محسم
می سازد - گوی در هنگام گفتار مشت خود را چنان کرده نموده بهوا
بلندی کند که تو گوئی دشمن در برابر او ایستاده است، دوسرے آندو
دار و تا مغز او را از هم خورد و متلاشی سازد و زمانه پشیمانی خود را
از شدت قهر پر چش ساخته و گوی از غرط تاثیر مانند ابر پیاری
اشکائی ریخته و اگر در چنین وقت انسان تا نظر احوال و حرکاتش
باشد گمان نمی کند که مشغول شرح سرگذشت و بیان افسانه
البت بلکه گمان می رود که فلیسوف با وقار سے با و لای قوی و استدلال
مستقیم می خواهد تلقینات خود را به شاگردان خود بیاموزد - - - - -
پیر در رسید سلام کرد - باین رسم ادب بجا آوردیم، بعداً
رویش را بچانه دستم نموده گفت: زلمی! از لباس رفیق همراهیت
معلوم می شود که از کابل است -

زلمی - بے چند روز است که براسے دیدن من از کابل وارد شده
پیر مرد - با توجه نسبت دارد؟

زلمی - دوست تعلیمی من است، هر دو در ینگا میگردیم من در کابل بودم در
یک مدرسه در من می خواندیم و در تمام دوره تعلیمی یا هم
دوست صمیمی بودیم - - - - -

پیر مرد - آشنای حقیقت؟
زلمی - ابراهیم!

بعداً قدمے جلو گزاشتہ دست از گھمائے کوئی را کہ با خود آورد
 بود، بر روی تربت به سلیقه خیلے روی عم حیدر و ساکنان با حشبان
 بستہ دستہائے لرزان خود را برائے رجم دعا بلند نمود۔
 من وزلمی ایں منظر ملکوتی و راز نیاز آسمانی را از فاصلہ
 نزدیکی نظارہ می گردیم۔

پیر مرد ہمیکہ از صحبت روح پیرش فراغت یافت روش را
 بجانب تامل نمودہ و اشارہ شستن نمود۔ ہمیکہ شستیم از زلمی
 پرسید کہ : رفیق از سرگذشت فرزندم واقف ست یا فی ؟
 زلمی : چند سال پیشتر من بویے گفتہ بودم دالے آرزو مند است
 تا از زبان خود تاں یافتن او اطلاع یابد۔

پیر مرد۔ باطنی تا از سرگذشت او واقف شوی ؟
 گفتم بسیار آرزو دارم تا بزرگی اورا خوب تر بفهم۔
 پیر مرد بعد از یک سکوت طولانی چنین بہ سخن آغاز کرد۔

زمری : از آوان خیلے کو چسکی آرزو داشت تا در زندگانی
 آتیش با محبت نفرستہ باز مشول کار گردد پیش از سفیت سال
 نہ داشت ہنگامیکہ گو سفندان خود را بچرا می برو، در بیش
 بش آہنسا براہ می افتاد و مانند یک نفر صاحب منصب
 کہ بہ قطعہ خویش تو ماندہ می دید بہ گو سفندان تو ماندہ می گفت
 شبہا مرا و اداری ساخت تا سرگذشت ہائے سربازان

فداکاران ملی را برایش حکایه کنم - ترانه های ملی و عسکری را دوست
داشت و آواز بلند آن را می سرود
هر قدر که بزرگتر می شد به همان اندازه شوق عسکریت او
نیز بیشتر می رفت تا این که روزی از من درخواست کرد
که آرزو دارم به لیست حربی که در کابل تازه افتتاح شده برای
تعلیم روم -

امن نیز درخواست او را پذیرفت - اچانه دادم تا کابل رود
روزی که به بجانب کابل می رفت خوب یاد می دارم که از خوشی
به پیرهن ملی گنجید
به شوق سه شاری در لیست مشغول تعلیم بود مایلش

از کابل مرا هم مایل از زحمات و کوشش رگمزی و موفقیت های
که از این رگمزر نصیبش می شد اطلاع می داد، تا آنکه دور
تعلیمی با خاتم رسید به درجه اعلى کامیاب شد و بحیث بلوکشر
اول بخانه مراجعت کرد -

فراوش نکرده ام روزی را که در بهار بهاس نظامی در حالیکه
شمشیر را بکمر آویخت بود از کابل دارو گردید و همشیکه مرادید به یاکیم
افسده گفت: در حال افتخار مالیه ام اثرات نفقات شهادت
والا اگر عسکری نمی شدم زندگانی برای من لذت نداشت ...
زمری جوان بود و ما باید اقدام می کردیم تا او را قید اندوای

داخل گرد و گریه در فانیل مادر خزان زیاد بے بود که هر کدام برائے قبول
شوهری زمری حاضر بودند و لے خواستم که بدون مشوره او باین کار
اقدام کنم : ازین روز و روز بے در ضمن صحبت این مسئله را با او
در میان گذاشتم و بوسے گفتیم هر کرا آرزو مندی بگو تا برایت
خواستگار شویم -

اگر من این مسئله را مستقیماً از او بپرسم، علت نفیت
که من بر خلاف عقیده سایر افراد که بدون استشاره و مصلحت
فرزند به عمل زناشوی اولاد خود اقدام نموده و بدین رنگ حیات
آیت اوشان را تیره و تاریک می سازند می باشم و زمری
گفتیم که اگر از حیانتوانی الحال جواب دهی بهتر است گفتور
خود را از تحریر بوسے بولس - چهره او از شرم رنگش گردید و خاموشانه
بوسے پامش می نگریست -

روز دیگر کاغذ بے در جیب خود یافتیم و چوں وقت کردم
فهمیدم از جانب زمری است -

پیرامرد بخود تکا نه داده از جیب خویش کاغذ بے آبی رنگ را
کشیده و گفت انیست مکتوب زمری که تا بحال آنرا با خود داشته ام
بهتر است تا محتویات آنرا برائے تال قرائت کنم -
زمری نوشته بود :

پدر بزرگوارم ! کاش تمام سپران افغان مانند من دارا بے

چنین پدر مشفق و مهربان نمی بودند تا آیت شان از فلاکت
چنین برکت ناری مانند - مگر حیات و زندگانی هزاران جوان به نسبت
از دواج جبری والدین شان خراب و پریشان می گردد ؟ چرا
پدران به این مسئله حیاتی سپردن خود مدخله بے جانی کنند و بدست
خود تیر و روزی او شان را باری آرند ؟

پدر جان ! خداے را شکر می کنم که من صاحب چوں شما
پدر منور و فهمیده هستم - اگر پرستش غیر از خداوندے بزرگ به
دیگرے روحانی بود من این حق را جبر به شما به دیگرے
قابل نمی شدم -

اگر شما از ذوق حیاتی مرا مراعات نه نموده و نمی گذاشتید که
سر باز بشوم چه آیت شومی نصیب من می گردد و اگر راجح به
زنا شوی منسوخ نمی نمودید و جبر کنسے را مطلوب من بدست از دواج
نمی نمودم با چه مشقات و بدبختیها سروکاری شدم -

پدر جان ! بارها نصیحت گرفته ام که قبل از آنکه به این کار اقدام کنید
در این موضوع با شما حرف بزنم اگر کاش حیا مانع نمی شد تا مالک
آن اولتر این سوزش روحی و سوز قلبی خود را بشما عرضه می کردم
و جو یائے علاج می گردیدم -

از این که شما پرسیدید مطلوب من در انتخاب میسر می آید
کیست - شاید از درون واقف شده اید و یا این که صرف

برائے سامین سادات آتی بہ پیش چہن سوال اقدام کردہ اید
 دے لے ہمیں قدرتی گویم کہ از خوردی تا الحال قلب خود را بہ زرمینہ

سپردہ ام
 در تمام دورہ تحصیل چیزے کہ بن قوت کار و زحمت می دادا مید
 زرینہ " بود۔

اگر از من طالب جوابید انیکہ عرض می کنم کہ خبر او منظور دگایرے ندارم
 خاکپایے تان
 " زمری "

ہمیں کہ پیر مرد از مرطالوہ مکتوب فراغت یافت لحظہ خند بہ دستخط
 زمری خیرہ خیرہ تہی نگہر لیت و گمان می رفت کہ از خلال کلمات آل
 می خواہد باروح فرزندش صحبت نماید سپس مکتوب را در جیب
 گذاشتہ انسانہ خود را دنبال نمودہ گفت

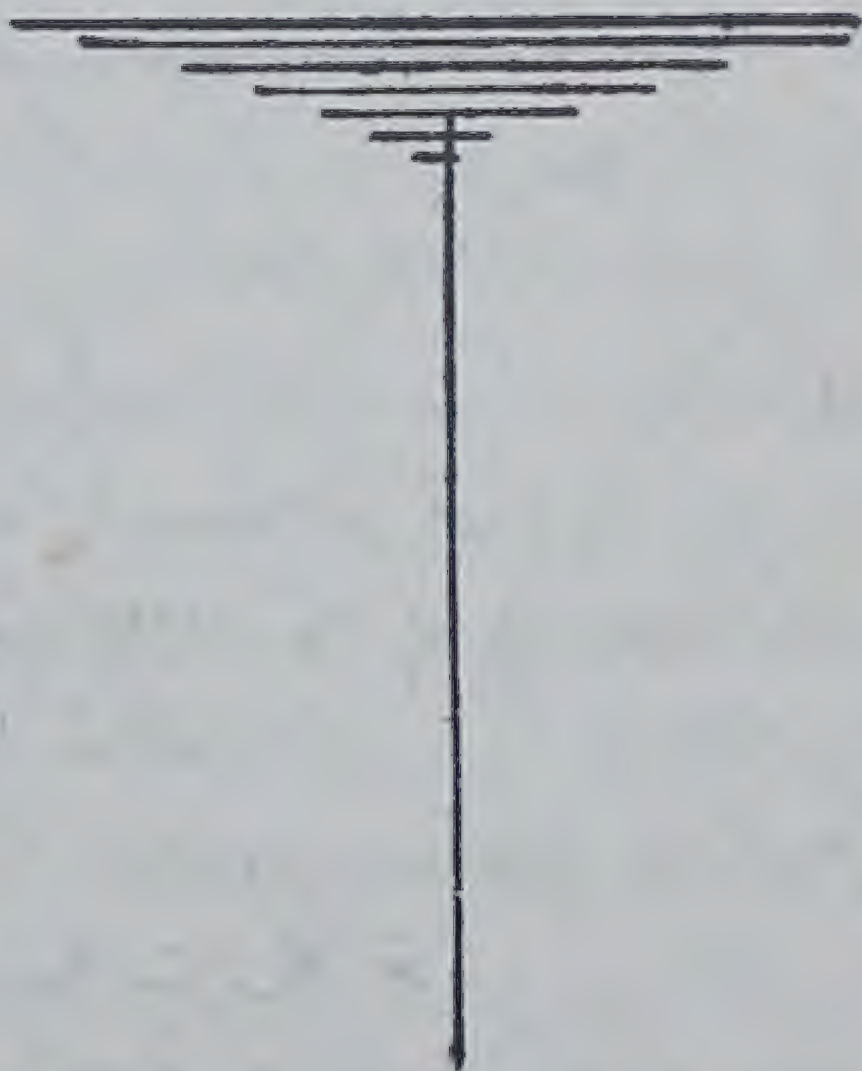
دقتے کہ از راز قلبی او آگاہی یافتیم یادم از اں گفتہ مادرش
 آمد کہ با من روزے گفتہ بود: زرمینہ دختر ناما بے زمری از روزے
 کہ زمری کابل رفتہ تہا نادیدہ شدہ با ہمچکش حرف می زند، ہمیشہ
 اشک می ریزد و در خواب اکہ زمری را بر زبان میراند

فوری مادرش را طلبیدہ مکتوب فرزندش را برائے او
 ترانتہ کردم، او نیز مسرور گشت و گفت جائے خوشی

در بین زنان قبیلہ یا غوریے یا یالے از شوهر شهیدش صحبت می
کند و هر چشمنه اینجانی آید و مشغله می افروزد -

چون صحبت پرورد یا یال رفت روز نیر تریب با تمام بود
و ستاره مغرب مانند آخرین قطره اشک پرورد بر گوشه آسمان
به جلاش در آمد -

هر ماں در حالیکه پرورد پیش و ما از قفا رواں بودیم خاموشانه
لبوئے دهکده برگشتیم -



باب دوم انتخاب

(با اجازت)

راه نو حسین کاظم زاده
ترتیب بدنی

اہمیت و فایده صحت بدن را بہر کس می دانند لیکن شرالطایاں را بسیار سے
اندر دم نمی دانند و یا می دانند و عمل نمی کنند، بہر کس بہ تجربہ می آید کہ صحت
بدن سبب از بزرگ ترین نعمت ہا و مایہ خوش بختی است و اگر چہ بنیاد
ہر وقت انحراف مختصر سے درمراحتش پیدا می آید دنیا در چشمش تاریک می شود
سست و نومیدی گردد و روح او ہم در غناب می افتد و از ادائے تکالیف خود
و از تعقیب خطوط زندگانی بازمی ماند آ یا می دانید کہ ہر ارہا نفس
ستند کہ تمام ثروت خود را برائے چند ماہ و حتی چند روز صحت بدن
می بخشند و الے دسترس نمی شوند۔

شرالطایاں اساسی صحت بدن مانند لطافت و تغذیہ و تنفس و ورزشانہ
کہ بزرگ ترین شرالطایاں صحت و حیات اند و مردم

کثر ملتفت اهمیت آنها هستند و رعایت آنها در خانه و خصوصاً
در مدارس و در همه احوال و زندگانی واجب است - لذا ما این چند
مسئله را در این جا مختصراً یادآوری می کنیم -

نظافت

نخستین و مهم ترین شرایط صحت و سعادت برای یک فرد
و یک ملت نظافت است و بد بخت آنه این شرط پیش از
هر چیز در ایران اهمال شده است و مسئول آل زمان و اهل سیاسی
و روحانی ایران نمی باشند - تا آنجا که سلطنت پهلوی پادشاهان
و رجال دولت ایران در راه حفظ الصحة مملکتی قدمی برنداشته
اند و ازاله افراد ایرانی روزه هم رفته ناتوانان و
ناخوشان و لاغر و غلیظ و بے اراده آمده اند یا این که در این
اواخر از توجهات پادشاهان آگاه و توانا به ایران و امرای
رئیس کل صحنه مملکت در حفظ الصحة عمومی اقدامات جدی به عمل
آمده و اطباء مخصوص با آلات و لوازم به اکانات مملکت فرستاده
شده هنوز از کثرت نادانی و حماقت بعضی از اهلان و اهل بیت و قسماً
از قبول آلودگی و تنظیف کوچه ها و خانه ها از طرف مأمورین صحنه

امتناع می و در زندگی خیال که در جراند خوانده شد که ساکنین بعضی
و بات به محض شنیدن ورود و مامورین صحیه خانه و لانه خود را ترک کرده
و می گریزند -

ملت ایران تا کنون منظر تجلی و دودین بزرگ گشته یک زوشتی
و دیگرے اسلام که مرد و جامع علم و عمل و مواد و مواش بوده و صحت
و جمال و لطافت الهی باکی ظاهری و باطنی را تعلیم نموده اند چنانکه بزرگ
ترین احکام دین شریعت زوشتی همانا پاکی اندیشه و گفتار و کردار
است و از کسب و اوستا " این حقیقت هویدا است و در دین مبین
اسلام نیز به لطافت کبریا هدایت داده نشده است -

و علاوه بر اخبار و احادیث خود مکتب اسلام و اعضا
خانواده او و امثال اطهار و اولیا صاحبان جمال سبحانی بودند و هرگز
تصور نه توان کرد که امدت خود را از فیض نعمت صحت و جمال بی بهره
خواستند با شکر و برائے روح و ادب لطافت و سبیل یگانگی
تعلیم و تربیت صحیح است - از این حدیث عظمت تکالیف مدارک
و معارف عموماً در این باب بخوبی ظاهر می شود و باید معارف ایران
با وزارت صحیفه مملکت و دست بهم داده این کثافات مادی و معنوی
از این خاک پاک نمایند -

چون معارف و صحیفه به لطافت داخلی خانه ها و گوشه ها
مارکب زندگانی خانوادگی هنوز نفوذ و مداخله می توانستند کرد - لهذا

و طالب درین خصوص اهمیت مخصوصی کسب نمی نمایند زیرا تحصیل باید
 شرایط صحت و نظافت را در خانواده و تخم دهنده براساس این
 خود مدارس هم نمونه زیاده عملی از محضات صحت و نظافت باشد
 به طوریکه در مالک شمدنه معمول است.

پس باید شرایط عمومی حفظ صحت را در مدارس به شاگردان
 آموخت و حتی عملاً نشان داد. اولاً خود مدارس باید نمونه نظافت
 و صحت باشد و ثانیاً معلمان و هیئت مدیره دستخیزان بریطیف
 و پاک و تمیز و تندرست و به قواعد حفظ الصحت آشنا باشند
 و ثالثاً به نظافت و صحت شاگردان اعتنا و وقت نموده مخصوصاً
 مایل تغذیه و تنفس را به آنها حای باید کرد. در مدارس
 امریکا و در مدارس آزاد اروپا حتی شستن و پاک کردن دندان
 و نفس کشیدن هم از روی عمل یادی و بند و در اغلب مدارس
 قبل از شروع به درس بچه ها را معاینه می کنند تا به بینید
 شرایط نظافت را در لباس دور بدن خود و مخصوصاً در تنزی و مانع
 گوش ها و چشم ها و ناخن ها بجا آورده اند یا نه مانند سایر
 دروس براساس نظافت مکرر می دهند و گاهی نیز سئالیه های
 نظافت و صحیه ترتیب داده جانزه های بخشند. این مسائل در
 مدارس ایران بیشتر از سایر ممالک اهمیت دارد. چونکه در
 خانواده با هم این بار نمی دانست در عایت نمی کنند اگر جوانان در

مدارس این بار ابیاموزند لقیماً آهنگار اور خالواده ہائے خود
ہم یاد خواہند داد و یاس طریق نواند این تعلیمات بسیار وسیع و بزرگ
خواہد شد۔

تغذیہ

برائے تجدید قوت اعضا کہ در نتیجہ کار کردن آل را صرف و تلف
می کنیم ناچار از تغذیہ هستیم و یاس غذا مقدار سے مواد مانع و درشت
دار و بدن مانع شود۔ حبش و مقدار این مواد غذا یہ را کہ بدن بال لازم
دارد۔ اطباء معین کرده و لے اکثر مردم در سبب ناکت غفلت زیاد می
کنند و از آل رد گرفتار بسیار امراض و اختلال مزاج می شوند یکے
این سبب کہ تصویر نمی کنند و باز یاد خوردن قوی تر می شوند در صورتی
کہ زیاد سے غذا شرط صحت نیست بلکه مقوی بودن غذا شرط است
و گرنہ اگر کسی چیز ہائے غیر مغذی را خورد۔ برابر غذا سے ہر روزی
نم بخورد و باز قوت و صحت نہ خواہد داشت، ہم حبش بسیار از مردم
خیال نمی کنند کہ غذا سبب تنہا در گوشت است است و اگر ترک گوشت
خوارگی کنند و ضعیف می شوند و نمی میرند۔ این ہم از حطایا سے جہالت است
و خوش نختانہ روز بروز اطباء و علمائے بہ نواند سبب می خواہند برودہ وال را
توصیہ نمی کنند و مردم از اکثر امراض مصون می مانند پس از خوردن

عذائے مقوی مضمم کردن آل عم شرط اسکی سرت الا اگر جو هر حيات و
مقوی ترين غذاها را بخوريد و مضمم نه كنيد نه هدا قوت نمي ديد بلكه ثقلت
و كسالت نمي آورد و توليد مرض نمي كند.

اين نكته اخير را در تغذيه قواي فكري عم و عايت بايد كرد
آنچه ماني خوانيم و يادني گيريم قوت در مضمم کردن آل سرت نه در
مقدار آل و از اين جهت سرت كه ماني و زحمات بسيار است از
مردم در تحصيل علم بے اثر نمي ماند چونكه آنچه را يادني گيرند مضمم نمي دهند
يعني كعمل نكنند و كذا قوت نمي بخشند و دماغ را خسته و عليل مي سازد
پس كم خوردن و مضمم کردن هميشه بهتر از زياد خوردن و مضمم نه کردن سرت
هم چنين در تعليم كم و خوب ياد گرفتن بهتر از زياد ياد گرفتن و فراموش
کردن و بے كار نه بودن است. چنانكه در فصل يائے گذشته گفتيم
يكے از موابط طرز تعليم و تربيت در شر اوليا طيني و در ايران ابن سرت
كه ملاحظات بے اندازه به دماغ جوانان باري كند كه صدي پنجاه و شصت
بيشتر آل بے فائده سرت و ابداً در دوره زندگي بے درد و آنا
نه خواهد خورد.

نكته دوم اين است كه مردم تصوري كند هر وقت اشتها
دارندني تو انند و بايد بخورند. در صدر تے كه اشتها غير از گرسنگي است
و ما بايد گرسنگي را تسكين كنيم نه اشتها را. اشتها يك گرسنگي دروني
سرت و يا عبارت ساده تر آنكه تحريك عصاب غذا سرت چنانكه

غالباً می بینیم کسی که در موقع طعام خوردن سیر نشده و میل دارد
یا زخم بخورد، همین که چند دقیقه امساک کرد می بیند که دیگر اشتها ندارد
و اتفاقاً سیر شده و یا به اصطلاح معروف اشتها لیش قهر کرده است
اغلب مردم چشم های شان را سبزی کنند نه شکم شان را
یعنی هر چه می بینند می خواهند بخورند و براس غذا چشم خودشان را
اندازه نمی گیرند نه شکم شان را - البته این ناوانی محض است، پس باید
در وقت غذا بخوریم که اگر سیر شدیم و آل وقت هر چه بخوریم
توت نمی شود و لذت نمی دهد، چنانکه در مثل الکفته اند اگر سنگی بهترین
خورش باشد -

نکته سیم عبارت است از نقصان مواد یالیه که هر روز باید
وارد بدن شود - بدن ما هر روز افتاد و بسیر آب لازم دارد که قسمت
ازال در ضمن غذا با و میوه جات داخل نمی شود و قسمت دیگر در بدن
جمع می شود آنهارا به وسیله ادرار و عرق بیرون می ریزند - لذا از
خوردن آب کافی مخصوصاً قبل از خواب و پس از بیدار شدن مصالیه
نه باید کرد - اما آب را یک مرتبه و به قدر زیاد فرو بردن خوب نیست باید
کم کم جرعه به جرعه و با صلا های زیاد خورد - آب باید پاک و تازه و اگر
مکن است مقطر باشد -

آب تازه و هوا خورده فایده اش بیشتر است اطباء ثابت کرده
اند که در آب تازه و هوا خورده چیزهائی که قابل وزن و تحلیل نیست

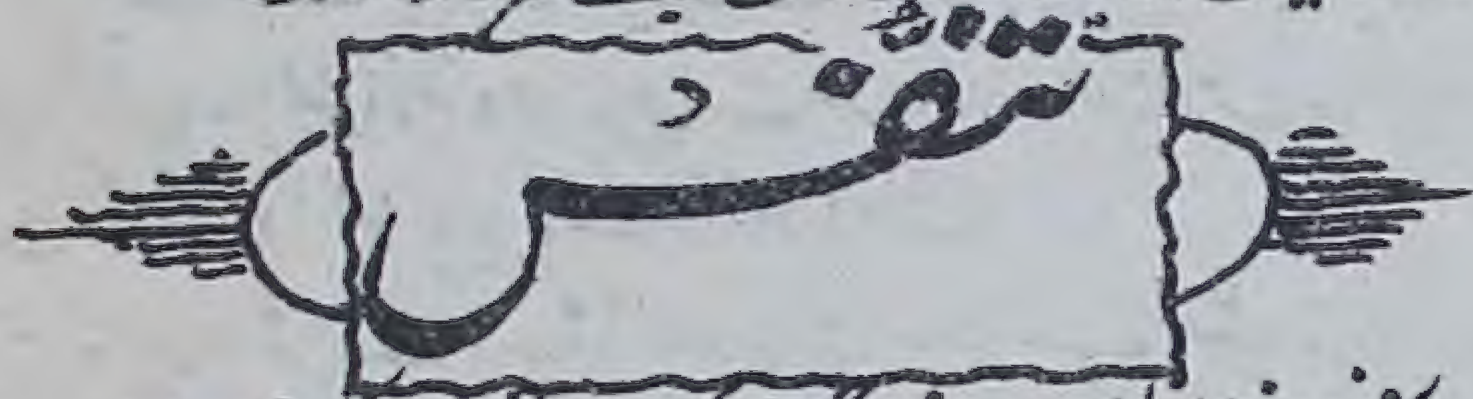
اما اثرات زندگی بخش دارد که در آب کهنه و مانده پیدائی شود باین که
 در حین تحلیل هر دو آب یکے است. این چیز غیر محلی که در آب
 تازه هست همان جوهر حیات است که آفتاب برائے مانی فرستد و بوسیله
 هواداخل آب می شود و او را ازنده نگاه می دارد. بدین جهت توصیه کرده
 اند که اگر مجبور خوردن آب مانده و جوهر شیده هستید باید قبل از خوردن
 آن را از یک ظرف به طرف دیگری از هوا بریزید تا جریان هواداخل
 آن شود و آن را مخلوطه جوهر حیات سازد. البته این را هم فراموش
 نه باید کرد که خود هوا هم باید پاک و آزاد باشد.

هم چنین اثرات آب تازه و جاری به مراتب بیشتر از آب را کدو
 ساکت است. و ازین جهت آبها را در حمام ها را
 مگر چه رنگ و بولش هم تغیر نیافته باشد علاوه برین که سعدان ملیون ها
 میکروبت ها را که مضر است تا یک درجه از جوهر حیات هم فانی است
 یعنی آب مرده است نه زنده. لهذا اطباء توصیه می کنند که پس از پر کردن
 لگن بزرگ حمام چنان که در اردو یا معمول است. باید آب را بادست ها
 قدری هم زود و هوادار کرده در آن وقت داخل آن شود.

چنان که در فضل های گذشته دیدیم اکثر مدارس آمریکا
 علاوه بر حمام های پاک و زیاده حوض های شنا نیز دارند که شناگران
 در آن چاقن شنا را یاد می گیرند در بعضی از حمام های عمومی اردو یا
 در حوض های شنا انواع مصنوعی نیز ساخته اند که زن آن هوا خ

بر بدن شنا کنندگان قدر ارزش مفیدی باشد.

بنابرین مسئله آب باید اهمیت کافی داد و به پاکی و تازگی آن
مهمت گذاشت و به قدر کافی آب صاف و هوا دار خورد و فراکش
بنا کرد که تاثیر و قوت آب بیشتر از تاثیر سایر غذاهاست زیرا چند
روز و چند هفته بے خوراک می توان بسر برد اما بے آب یعنی ماده مانع
و آب در بیش از یک روز نمی توان بے خطر زنده ماند.



علامه فن حفظ الصوت می گویند که در هر نفس کشیدن باید
تقریباً "لیتر" هوا داخل جگر یا کینم که از آب قرار در هر دقیقه شدت
لیتر "دو و ربع" ساعت باشد و شش هزار و چهارصد "لیتر"
هوا داخل بدن می شود و هوای که براسه نسبت و چهار ساعت
لازم است محله را که به "لیتر" عمیق و چهار "لیتر" عرض و چهار "لیتر"
طول داشته باشد پر می کند یعنی اگر کسی در چنین اطاقی که از این معنی منفذ
نه داشته باشد بماند تمام هوای آن جا را در ساعت و چهار ساعت تنفس او
تمام کند و دیگر آن هوا قابل تنفس نیست و اگر دو نفر در آن جا بمانند در
دوازده ساعت و یک نفر در شش ساعت هوای آن جا را تمام می کنند
لذا خوابیدن چند نفر در یک طاق کرچاپ بے منفذ هم چنین کشیدن سر بر لایف

بسیار مضرت -

در مدارس جدید اروپا و آمریکا نه تنها پرست - هوا داری و نظافت
جماعات اهمیت فوق العاده می دهند بلکه به قدری که هوا آلوده و بدبو
هوا را که در میان سبزه کاری ها و چمن ها به باغ مدرسه تدریس
می کنند و در جماعت نیز پنجره ها باز می گذارند و هوا را زود زود تجدید
می نمایند -

اطباء جدید که غالباً با علمیات و وسایل طبی تداوی می کنند و روز
بروز بر شماره آنان می افزایند به سبب تنفس نیز اهمیت بزرگ می
دهند و می گویند که اغلب مردم کمتر از حد طبی می کشند و این تنفس هم به قدر
لازم عمیق نیست و خون را تصفیه نمی کنند و بعضی امراض از بابت کفایت
تنفس حاصل و با تنفس صحیح رفع نمی شود -

همان جوهر حیات که تمام کره را فرا گرفته و احاطه کرده بیرون از دایره تجربه
و امتحان علمای کیمیا است قهراً هوا را مملو می کنند - برائت اثبات این
مسئله بعضی حیوانات و نباتات را با هوا را به مصنوعی تغذیه نمودند - پس
از مدت مسین نباتات پشمرده و حیوانات هم مردند و ثابت شد که هوا را
غیر از مواد کیمیائی که آن را از آن ها مرکب می دانیم یک چیز دیگر را
هم جائز که به این مسئله وجود او را درک نمی توان کرد و آن جوهر حیات است
که تمام ذرات کائنات را در آغوش خود گرفته و می پرورد - این قوه و
جوهر حیات و زنده نگه دار و فلاسفه قدیم هندوستان مردن بود و در زبان

سالت کیرت آل را پیرانا می گفتند که ترجمه آل عیناً "لفظی حیات"
 است و علمائے امروز کم کم این را تصدیق می کنند۔ این ہاں فوت است
 کہ دانہ گندم کہ چند ہزار سال محفوظ ماندہ باشد باز خود نالی می کند چنانکہ
 دانہ گندم ہائے کہ از قبور فراعنہ مصر بیرون آوردہ اند و بیش از سہ ہزار
 سال عمر داشتہ بعض روئیدہ و سبز شدہ۔ این مسئلہ عقدہ علمائے
 اولون را کہ جہان با خبر مادہ چہرے دیگر ندارد و باطل می کند
 چہ ہمہ چیز را از روئے ترکیبات کیمیائی می توانند بازند اما روح
 و حیات و حقوۃ نموی توانند بدہند۔

اہمیت ہوا در محافظت صحت و زندگی بہ قدرے بزرگست کہ
 برائے آل یک کتاب جداگانہ لازمست ہمیں قدر می توانی فہمید کہ
 بدون ہوا بیش از چند ثانہ نمی توان از زندہ ماند مگر اس کہ شخصے از روئے
 تواعد مخصوص سال با مشق کند و ریاضت کشد بہ طریقے کہ جو گیان
 منہی کنند و موفق می شوند بہ اس کہ نہ تنہا چند دقیقہ و چند ساعت
 بلکہ روز ہا و منہتہ ہائے تنفس می مانند و دوبارہ نفس کشیدہ زندہ می
 شوند حتی از قرارے کہ چند نفر از مدققین آرو پائی تحقیق و مشاہدہ
 کردہ اند بعضے از ریاضت کشندگان ہند کہ بسیار نادرست تا دوسہ
 یا ہفت خود را حبس کردہ قطع حیات می کنند و ادرا بہ قبر می گذارند و
 در روز معین از قبر بیرون می آورند و آہستہ آہستہ شروع بہ
 تنفس کردہ از نو زندہ می شو۔ شرح این را در بعضے از کتب

اروپائی داده اند و جائے انکارند اردو -

انیکہ در نزد عرفا و متصوف نیز بہ تنفس و حبس آل را اہمیت داده
و شرائطی در ترتیب سائے و فتح کردہ اند۔ برائے اس سرت کہ وسیلہ
بہاں لفظی حیات پارہ تواسے مخفی و عالی کہ در وجود انسان مکنون است
بیدار می شود و شخص را بہ حقائق و اسرار عالم طبیعت واقف می سازد
و آئینہ نمونہ مثبتہ نیز ازین راہ فوائد بے شمارا کسب خواہد کرد۔

در بحث ہوا باید اہمیت نور و خصوصاً نور و حرارت آفتاب را ہم
ذکر کرد و نسبتہ ہر کسے داند کہ زندگی تمام موجودات در کرہ زمین و سایر
کواکب منظور شمس از آفتاب است و اثرات روح بخش نور و حرارت
آل احتیاج بہ ذکر و دلیل نہ دارد و در مالک عرب نیز بیش از بیش
پلے بہ اہمیت فوائد عائدہ نور و حرارت آفتاب بردہ آل را در تدوی بارہ
امراض بکافی پرند و حتی آفتاب مصنوعی ساختہ با اشعہ آل اغلب مراض
جلدی را تدوی می کنند و نیز بہمیں جبت مردم را ہم ہمیشہ بہ استفادہ
از نور و حرارت آفتاب تشویق می نمایند و برائے اثبات خواہ
لے شمار آل کتاب ہائے شستہ اند و این سرت کہ مردم اردو یا
بخصوص مالکے کہ آفتاب کم نمی بیند بیش از ما شرقیای کہ خود
زادہ نور و پروردہ آفتاب ہستیم آفتاب را درجہ پرستش و وسعت
دارند و حمام ہائے آفتاب ساختہ خود را بہ زیر اشعہ زندگی بخش
آن پیرن کردہ ازاں منش قدرت کسب فیض و قوت کنند و یا در روزگاہ

تقطیل چوں مورد بلخ بالائے کوه پادشاه با و در جنگل با و صحرا با رفته
در جلو آفتاب در از می کشند و از ملکین اشوه در حرارت مقوی او را
توابع کمال رفته بدت را تجدیدی کنند - لکن با شر قیان به جهت
نداشتن علم و نه دانستن طریق استفاده از آفتاب به جاسه نواید
کثیره مضرات زیاده از حرارت آن نیز اعظم می بینیم و این نعمت عظمی بر
بانگست و نعمت بی گدود -

ورزش و پیشانی

ورزش و بازی را دیگر امر و در مملکت با هم کس نمی تواند
انکار کرد و اگر موافق قوا عدنی اجرا نشود نه تنها صحت بدن را حفظ
کردن بر تناسیب اندام و جمال جسمانی نمی افزاید بلکه بے تاثیر در اخلاق
و کمال محتوی نیز نمی ماند -

از آن جا که ورزش و بازی مرد را قوی و تندرست می کند و
معتاد به انتظام و سرعت عمل و حرکت می سازد و هم چنین حسن
رقابت را تحریک می دهد و عصبانیت را می داند و این با هم مرئی اخلاق
اوشده به دفع عبادت زشت و صفات ذمیه مانند تنبلی و غیر منظمی
و کند کاری و سستی و خستگی خدمت می کند -

امروز که در مدارس ایران ورزش را قانوناً اجباری کرده اند
بسیار خواجهدی و روحی از آن گرفته نخواهد شد چنان که در اغلب
مدارس ایران عملیات ورزش بخوبی ترقی کرده که ضمناً این اقدام به
جوانان و دیگر مملکت نیز سرایت نموده است یکی از اسباب
تفوق "شراو" انگلستان کسوف "مانا" اعتیاد است به ورزش
و بازی چای که در دوران الفنون پائین آن گلستان غالباً بعد از ظهر درس
نیت - گذشت اگر در آن اوقات بعد از ظهر را به بازی می گذرانند -

پیش از جنگی که با تازگی در ایران شروع شد یکی از وسایل
زندگی بخش است - پیرایه جوانان ما و تنهانشان اگر در آن مدارس
باید شرکت کنند بلکه باید تربیت یافته فراجم آورد که بزرگان و به خصوص
مامورین دولت نیز از آن استفاده کنند -

پیش از جنگ یک تربیت جامی شد که محصلین مدارس را
از هر حیث کامل و مرد زنگانی بار آورده و آنها را در مبارزه
زندگانی و نزارع بقا آماده می سازد - در پیش از جنگی احلاق و
فکر و بدن توانا تربیت می شوند -

معتی که اعضایش ضعیف و قلبش ضعیف در حوش ضعیف است
نمی تواند در قرن بیستم در عصر تنایع زندگانی نماید -

عملیات صحرائی پیش از جنگ و گردش در جنگ ها ، کوه ها ،
دشت ها ، مسافرت ، از شهر به شهر و بزرگترین خوراک ،

دوختن لباس، آتیه هیزم از درخت با سبکی، حرکت و سفر در نصف
شب، اعمال مستند، احقیقته یک جوان سپیده سال را
مرد ز ندگانی اجتماع، عامل، کار و دل، معتمد بر نفس تربیت
می کند - متفاوت با حیوانات جنگلی، الیادگی در مقابل سختی ها -

مسافرت در آفتاب، چادر زدن در بیابان، خوابیدن روی سنگ با
کشیک کشیدن در شرب ها - در زیر قطرات باران و بالآخره رفع تمام
احتیاج خویشین با دست خویش یعنی اجراء عملیات حیاتی پیش
آهنگان، جوان محصل را مقوالی، نالواں بے چار، ساکن و جامد
بار نمی آورد بلکه آدم قرن بیستم می نماید تا بتواند در این دوره که دسایل
زندگانی آن با ادوار پیش فرقا کامل دارد - زندگانی کند
در هر زمان باید به صلاح آن زمان متوسل شد - غالب محصلین
از مدارس با روح پرموده و مالوکس خارج می شوند و همیشه از دهر
و فلک نالان اند - آنها تقصیر می دارند بلکه اصول قدیم تربیت
به محصل بیامی یک از ملکات اخلاقی رانمی بخشند جامع جوانان می خواهد
که برائے اجراء هر گونه عمل حیاتی آماده باشد -

پیش آهنگان وقت عمر مشغول اجراء انواع ضایع می شوند
فستنه از پیش آهنگان، مقدمات طب و پرستاری، فستنه بخاری
عده آهن گری، بعضی "تومبیل" رانی، برائے نوشتن با ماشین
رانی آموزند تا وقتیکه وارد مرحله زندگانی اجتماع می شوند و هیچگاه
نمیباشند

ایں بار حال عمل و کار و احوال می شوند -

فوائد پیش آهنگی بے اندازه است و حتی می توان گفت که برائے
ملک ایران قبول و اجراء آن واجب تر و مفید تر از ویش است است
و در ممالک اروپا و آمریکا دایره پیش آهنگی آن قدر وسعت یافته
است که تقریباً تمام جوانان مملکت عضو هیئت های پیش آهنگی هستند
و در آمریکا و خیرات کار کرد و محصولات نیز دسته ها و انجمن های
پیش آهنگی دارند و گاهی دیده می شود که در سواحل رودخانه ها و در
خیابان ها چادر های آهنگ سازده شده است -

در ایران قدیم به سبب ورزش و شوق های سپاه گری و
انواع بازی های آهنگی کافی می دادند و فرزندان اعیان و اشراف
مملکت تمام وقت خود را بازی می کردند و آن ها را به دربارشان می
راهنمای دادند و به خدمات دولتی می پذیرفتند - اسب دوانی شمشیر
بازی، رزم آزمایی، شکار و پنجه در انگشتن با حیوانات وحشی و تیراندازی
و از امثال این بازی ها از آثار همان تمدن قدیم است - چوگان بازی
که حالا در اروپا و به خصوص در انگلستان معمول است و آن را پولو
می نامند از ایران گرفته شده و در ازمنه قدیم بسیار معروف
بوده است از ایران به هند رفته و از آن جا صاحبان نصیبان نظامی
انگلیس به اروپا آورده اند این بازی که حالا در ایران یعنی منشا دو
مولد خود متروک شده هنوز در دربار های حکمرانان بزرگ هند

معمول سست و باد از روزگار بهین ایران نمی آورد.

برای قلع زیشه مبتلی و سستی که مانند مکر و بهایه مملکت روز
بروز پیکر اجتماعی ملت ایران را از خم دار و مسموم می کند و برای حشر
شجاعت و جرات و غیرت و رقابت و متانت که لازمه زندگی و
موفقیت است، ورزش و پیش آهنگی نافع ترین و آسان ترین
و سریع ترین و سبب است و باید بایر گونه غذاکاری و پیچیدگی آنها
باید کوشید و باید پیش آهنگی را هم اجباری کرد.

قبل از اختتام این فصل برای فائده نیمی پنجم که چند صابا
طبی از عقاید اطباء جدید را خلاصه و گوش زد کنیم تا هر کس به تواند آنها را
به عمل آورد و از نعمت صحت و طول عمر برخوردار شود و مخصوصاً به ایران مدارس
و علمای اولاً خود به این عمل کنند و ثانیاً تا آن درجه که ممکن است
به شاگردان یاد دهند تا اشیای هم در خانواده خود به موقع اجراء بگذارند.

دستور روزانه صحت

- ۱- صبح زود به محض بلند شدن از راحت خواب یک استکان
آب خالص و پاک و هوای تازه بخورد.
- ۲- آنگاه پانزده دقیقه ورزش کنید یعنی دست پا و پا و بدن را

بأنواع مختلف که در کتاب ها نمونه داده اند به حرکت بیاورید و هر یک حرکت باید بایک نفس کشیدن عمیق همراه باشد تا خون بدن به خوبی با هوای تازه صاف تازه شود.

۳- به قدر امکان لباس های نرم و هوا دار بپوشید و از سرما خوردن ترسید. اگر بر سر عمل کنید وجود شما آن قدر قوت خواهد گرفت که از سرما و گرما متاثر نخواهید شد و مخصوصاً لباس های نازک باید تنگ باشد و بفتش آرد. چونکه آن وقتی گذارد که خنک و سرد به آزادی جریان کند و همه جا نیروی برسد.

۴- برآی صبحانه و ناهار شما بجای چای و قهوه و شیر میوه تازه و یا آبله شیر میوه و یا ماست بخورید. در میان میوه ها انجیر و سیب و انگور و نارنج و بادام و خرما گرد و گلانی بسیار مفید است.

۵- میوه های را که پوست نازک دارد و باید با پوست خورد. اما قبلاً باید با آب نمک شست این پوست ها دارای ماده ویتامین "C" است که از آفتاب گرفته بسیار نافع است.

۶- غذای شام و نهار باید سبزی ها و ماست و حبوبات تازه باشد. سبزی ها را هر قدر خام بخورید بهتر است از خوردن اشیا که حرکات مثلاً سرکه و خردل و فلفل باید پرهیز کرد.

۷- در میان غذا آب خوردن خوب نیست اما قبل از آن و بعد از آن بسیار خوب است.

۸- روزہ گرفتن بخصوص در موقع سوء ہضم بسیار نافع است و لے در حین آل تانی توالت آب گرم یا شربت میوہ باید لب یا رخورتا مودہ ورودہ یا را بشوید و دخن را تصفیہ کند۔

۹- غذا را کاملاً باید در دہال بجاوید تا یہ خوبی حل شود این کار ہضم را تسریع می کند۔

۱۰- در حین خوردن غذا اول بعد از آن ہمیشہ باید شاد و خرم و خنداں بودہ سخن ہائے غم انگیز و کدورت آمیز را بکلی دور انداختہ دور حال عصب و عصبانیت و یحجان نہ باید غذا خورد کہ بجاے صحت و قدرت می بخشد۔ خندیدن برائے قوت اعصاب و سہولت ہضم و رفع یبوست بسیار نافع است۔



باب سوم

سید احمد خاں

از دایرة المعارف اسلامی

یکی از مشاهیر سزاوارا است که در شرق زمین که هر چه زمان
بگذرد آوازه شهرت و عظمت دینی بیشتر در پیش هم وطنانش
بلند خواهد شد سید احمد خاں موسس اصلاح اساسی و مربی
عظیم هندی است. مشار الیه شاید بزرگترین شخص
مسلمانان هندوستان است این مرد بزرگ در ۵ ر ذی الحجه
۱۲۳۲ هجری در دلی متولد شده و پسر محمد شفیع بود - اجداد او
از غرستان بهرات آمده و در زمان سلطنت اکبر شاه از انجا به
هندوستان رفته بود - در ۱۹ سالگی سید احمد خاں از پدر
یتیم شد و یکسال بعد در خدمت دولت هند داخل شد و مأموریت
اولی او شغل منشی در اداره حاکم جنایات دلی بود. در سال ۱۲۸۰ هجری درجه مصنف (یعنی معاون
قائم) در محبوسگری از نواحی آگره ترقی یافت و چند سال بعد کتابی در

خصوصاً آثار قدسیه دهلوی موسوم به "آثار الصادیه" تالیف کرده و به واسطه این
 کتاب مقام علمی او اشتها بر یادداشت و ثبت آستینانی پادشاهی هندوی او را به
 عضویت خود انتخاب نمود و در شورش بزرگ هند در ۱۸۵۶ء
 سید احمد خاں در بخنور معاون قاضی بود و وی طرف دار شورش
 میزبوره بود، زیرا که هندوستان را بدون آل که به علم مسلح شود
 و تعلیم تربیت کاملاً انتشار یابد مستعد نجات و استقلال و خلاص
 از دسرات انگلیس نمی دید. و معتقد آن بود که آن شورش بجای
 نفع ضرر خواهد داشت. به پیش رخاں شورش نصایح داد و
 دلی موثر نه شد باعث تغییر فاطر آنها شده و پراکنده گردیدند. با وجود این
 او جان خیلی از ارواح بیال را نجات داد و آنها را اسلاماً به میر تقی میر ستاد بعد از فاطمه
 شورش دولت انگلیس ویرانکافات نمود و یک شتری با مانع مبلغ ۲۰۰ روپیه
 که بطور ارث در خانواده میر تقی شد و حق وی مقرر داشت و نشان ستاره
 هند را به او دادند.

چند سده ای کتابی بر زبان اردو در شرح علل و اسباب شورش هندوشت
 که بر زبان انگلیسی نیز ترجمه شده در این کتاب مشاهدات و اعمال انگلیس را در
 هندوستان متذکره و جهاتی را که باعث شورش هندوستان شد بیان کرده
 به این وسیله وطن پرستی حقیقی دی که با کمال بی اعتنائی نشانها و تسمیه های
 انگلیس حقوق وطن خود دفاع کرده و همیشه ثابت شد لیکن شارالیه در کتاب خطاهاست
 را نیز در شورش بیان نموده و از پیشتر اسامی استدلال خود را بروی جبهه

عمومی است و عدم انتشار علم به قدر کفایت در بین آل پاکداشته
و با وضاحت لازم بیان کرد که واجب از هر چیز و آنچه هندوستان
پیش از هر کاری بدال محتاج است، انتشار تعلیم عمومی است و از
همین جهت مشاغل را با خود عهد کرد که تمام عمر توانی خود را منحصر
و قف این خدمت ملی نماید، و از آن وقت به این طرف با وجود خدمت
رسمی او در ادارات دولتی، تمام محبت خود را در راه نشر تعلیم در میان
ایمانی وطن خود صرف نمود، در سنه ۵۲ سالگی سید احمد خاں
سفری به انگلستان نمود، و دوله پسر خود را بود که آنها را بگذار و قضا
تخصیصات اروپائی بکنند، و بواسطه تعلق خاطر شدیدی که به تربیت
و تعلیم هم ندیمان و هموطنان خود پیدا نمود و در عودت از اروپا یک
مدت عالی در غازی پور تاسیس کرد.

سفر او با در وجود مستعد سید احمد خاں تاثير عجیبی نمود، و مانند
برقی در دل او برافروخت و حقیقت حال ملت خود و نقائص آل
و پیش چشم وی بخت کشف گردید و او واضح دید که بزرگترین
سبب عقب ماندن مبدیان ما استیلائی جهل است، و سبب
آن نیز عمده تعصب کورانه است که به واسطه آن
هندی ها از انگلیسها و سایر ننگی با اجتناب ورزیده و از علوم
و تمدن آنان نیز بهره نبر گرفته و علوم علمی و فلسفی را مخالف دین
شمرده به عادات و رسوم قدیم اجدادی میسک میسند.

مشاور الیه ابتدا عزم بر شکستن این طلسم جمل و تصرف
 گیا شدت و چون پسرش سید محمود را در کیمبر ایج از بلاد انگلیس به
 تحصیل گذاشته بود، به این مناسبت خود نیز کیمبر ایج رفته و
 دار الفنون بزرگ آنجا را دیده بود، لهذا نهایت امانی دی همامتاسیس
 در سه مانند آن دار الفنون در هند بود. و در این راه می گویید
 سید پیش از رفتنش به اروپا یک انجمن ترجمه بنا کرده بود
 که منظور آن نزدیک کردن علوم فرنگی بود باز همان عهدیان - این
 انجمن عده مهمی از کتب انگلیسی زبان هندوستانی و در میان
 عامه نشر کرد، انجمن نیز در حکومت انگلیسی تشکیلی تمام نمود و به
 سید احمد خاں یک نشان طائر بر آسای این خدمت داد و در
 ۱۸۹۸ سید به بنارس انتقال نمود.

چنان که گفتیم دی بعد از عودت از فرنگ در خیال خود نقشه
 تاسیس دار الفنون اسلامی را می کشید. ابتدا او یک روز نامه
 به عنوان اصلاح کننده هیئت اجتمالی تاسیس کرد و بواسطه
 مقالات غرا و مشروحی که در آن نشر می کرد، و با دلایل دینی
 و شرعی بر ضد خطای آنان علوم جدید را حرام می شمردند
 جهاد می کرد. و در این جهاد ترقی نه سال تمام پایداری کرد. و در
 آخرت که پیشوایان حایل و متعصب ابتدا عزم کرده بودند
 شمرده تکفیرتش می کردند، لیکن طولی نه کشید که صدق عقیده

دی در اسلام بر همه روشن شده فهمیدند که غرض او محض اصلاح
حال مسلمین است.

تمام خیال سید احمد خاں پیش تاسیس دارالفنون بود و در این
راه زحمات زیادی کشید و به عقبات و موانع بزرگ برخورد لیکن
وی از مقصد خود بزرگداشت. ابتدا برای همین مقصود یک انجمنی
باسم انجمن سرمایه مدرسه هندی انگلیسی و اسلامی تاسیس
کرد و مقصود تاسیس آن مدرسه در بنارس بود بعد که خود سید را
با علی گڑھ مامور کردند خیال شد مدرسه در آنجا باشد که تقریباً مرکز
مالک اسلامی هند است.

تاسیس مدرسه با مشکلات سخت برخورد. قصب مردم
و مخصوص پیشوایان قصب جا بلانہ که هر تغییر یا اصلاح جدیدی را
بدعت می نامیدند عقیده بزرگی در جلو کار بود و از طرف دیگر جمع سرمایه
آسان نبود، رجال انگلیس هم کمک زیادی در پیش رفت این
کار کردند ولی باز وجه کافی جمع نشد. سید احمد خاں و همراهانش
دیگر منتظر نشدند یک مدرسه کوکری در علی گڑھ بنا نمایند
باسم مدرسه اسلامی و انگلیسی. مدرسه در ماه می ۱۸۶۵ م
افتتاح شد و پس قدم اول که شروع بکار کردند و از قوای
به فعل آوروند باعث اعتماد مردم شد و طوری نشد که بقدر کافی
مساعدت مالی به عمل آمده و مدرسه عالی منظور تاسیس شد.

ولاد و لیستول در اول سال ۱۸۷۷ م سنگ اساس بنای
آن را نهاد که حالاً نیز پدیدار است این مدرسه ابتداء در تحت
اداره بعضی از انگلیس ها بود ولی بعد خود سید از امور بیت خود
استغفاده و از ۱۸۷۶ م این طرف منحصر اوقات خود را سعی
پیش رفت در رسیده و به تعلیم و تالیف و خطابت مشغول بود
تا در اواخر سال ۱۸۹۸ م انگلیس ها شمشیری وفات کرد.

سید احمد خاں از خانواده نجیب نژاد بود جدوی در عهد امیرالطوین
عالمگیر (۱۶۱۸ تا ۱۷۰۷) لقب جواد الدوله گرفت و جد مادر می
وی خواجہ فرید الدین احمد مقامی همی در سبده داشت، و از طرف لارو
دستی به عنوان سفارت بایران فرستاده شده بود و لقب مدبر الدوله
امین الملک خاں بهادر داشت خود سید احمد خاں نیز مقامی همی در پیش
حکومت هند پیدا کرد. از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۲ م عضو مجلس قانون
کنزار هند بود و در حدود ۱۸۸۸ م مقام عضویت ستاره هند را دارا شد
لیکن عظمت مقام منومی او در هند و در تاریخ هند برابر بیشتر
از این مقامات ظاهری است و بواسطه این منصب با و نشانیها
نیست که وی این پایه و شهرت را یافته است. مشاؤون الیه
بزرگ ترین رکن تهذیب و اصلاحی هند و باعث ترقی مسلمین
آن دیار است. مرحوم مشاؤون الیه باینست حد و اتمام و صبر
در راه خدمت به ملت خود و پیش بردن مقاصد تعلیمی خود که آن را

بزرگ ترین کل خدمات به ملت و مملکت و مایه حقیقی نجات و
استقلال حقیقی هند می دانست جهاد کرد.

وی شخصاً ولایات هند را برای حج اعانه برائے
دار الفنون می گشت و قریب ۲۰۰۰۰ روپیه هندی
بایں وسیلہ جمع کرد.

در هر شهری که میر سید مردم شهر تدارک
زیاد برائے پذیرائی او دیده و مہمانیہا ترتیب
میدادند ولی او می گفت "من برائے خوردن و
آشامیدن این جانیامده ام بلکه التماس کمک بیک
مقصود وطنی آمده ام."

در سه محتاج پول است آنچه برای پذیرائی من می خواهم سید مرتضی
کنند نقد بمن بدهند که برائے در سه حرف کنم. " این شخص
عالی مقدار و دور اندیشی که بتر از پیشوایان سیاسی حقیقت
حال و چاره نجات و وسیلہ حقیقی و ترقی را امید بدستام
عمر خود را در راه تعلیم و تربیت صرف کرد و در آخر عمر ۲۰ سال
تمام شب و روز اوقات خود را وقف پیش برول کار دار الفنون
کرد و بدینجا رسید که امروز مدرسه علی کریم مرکز عقل و علم
هندیان و مسلمانان است و در واقع سر مایه ترقی آنهاست
و شاید هزار نفر هندی مسلمان و عالم ده نفر پیدا نه شود

که تربیت و علم او از علی گڑھ نباشد و فی الحقیقت معنی مرهون
مرت احسان سید احمد خاں نبوده باشد -

مدرس علی گڑھ بزرگ ترین مدرسه اسلامی هند است که در آن
علاوه به زبان های هندی و انگلیسی و فارسی و عربی نیز تعلیم می شود و علوم
اسلامی و علوم اروپائی هر دو تدریس شده و علوم و فنون اغلب
به زبان های شرقی تحصیل می شود، این مدرسه قریب
شهر را گرفتار کرده و عده زیادی معلمان بزرگ دارد و نهادهای
عالمی است در هند که فقط بهمت و پول خود بومیان بنا
شده - مدرس مزبور یک کتاب خانه مهم و یک مطبع
و یک مسجد دارد و همچنین یک روزنامه پنجگلی در زبان اردو و
انگلیسی موسوم به "مجله دارالعلم الیکار" در آنجا نشر
می شود، بعد با یک مرلیض خانه نیز به اعمالات مدرسه اضافه
شده و بنا و وسعت یافت و مدرس بیشتر از پانصد لیره
انگلیسی در ماه مخارج داشته -

در مدرس عالی علی گڑھ زبان های انگلیسی و سانسکرت
و عربی و فارسی و علم تاریخ و ریاضی و غیره تعلیم می شود - بیشتر نفر
استادزنگی و عددهای زیادی معلمان بومی دارند - مسلم عربی علامه
مور و نیز معروف از مستشرقین است -
سید احمد خاں علاوه بر وطن پرستی و سعی در نشر تعلیم

در ترقی در مملکت خود که بزرگ ترین فضائل او سرتا دو پیرا
 شخص بزرگ و مشهور مشرق زمین کرده شخص عالم و
 نویسنده هم بود، مؤلفات و مقالات زیادی از او نشر
 شده از کتاب "آثار الصنادید" او که بزرگان فرانسه هم ترجمه
 و کتاب دیگری در باب شورش هند که به انگلیسی نیز ترجمه
 شده ذکر می گذشت، علاوه بر این دو کتاب وی کتاب
 دیگری در شرح تورات در سه جلد و کتابی در تفسیر قرآن
 نوشته، و مقالات و رسائل بسیاری در زمین های
 مذهبی و اجتماعی و تعلیمی نوشته که از آن جمله رساله ای در باب
 سیرت حضرت رسول است.

این بود مختصر سیرت یا تاریخ زندگی یک مرد بزرگ شرقی
 که نه فتوحات با شمشیر کرده و نه خطیب سیاسی نه وزیر
 و امیر و نه پیشرو یک فرقه سیاسی بود ولی خدمتی که وی به
 مملکت جابل و ملت عوام و متعصب و بدبخت خود کرد قابل قیاس
 با خدمات امیر کس در ایران در صد سال گذشته نیست اما
 مقدور نیست که ایران بدبخت نیز عوسن این همه بی المله و بی الدوله با
 یک سید احمد خاں پیدا کند ؟

تفکوی یک ایرانی با یک فرنگی در برلن

آنال که در صبح باغ های ملی فرنگستان را در هنگام بهار و فصل تابستان مشاهده نموده اند، بر شکوه و جلوه شبانگاه آنجا که شمع باغ چراغ های الکتریک ساعت آنجا را منور و رشک باغ مینوی ساز و بخوبی آگاه میگردیم بجهت ایشان تعریف نمودند البته بیجا است و تمجید از برای برخه مردمان خاورستان که این وضع محیر العقول را ندیده اند، تعریف آن بیجاصل است، زیرا در گنجایش حوصله و پذیرایی از بان آنال نیست قبول نمودن سهیل است، چهل بر مبالغه و دروغ نموده، و بدین مصراع با طرغ مقابل مقابل نمایند

«چهار دیده بیا گوید دروغ»

بشرآن که از تعریف و توصیف صرف نظر نموده آغاز باظهار مطلب شود -

در ماه مه آخر خرداد ۱۳۰۲ شمسی از شب ها در برلن با یک نفر ایرانی رفتی سده که از وطن بود بغیرم گردش از منزل خویش بیرون شدیم - گردش گناها وارد بانجام شده پس از اندک

تفرج جیت آسایش در قنایه شسته برائے رفیع کالت جائے
 خواستیم۔ ہم باشتامیدن جائے مشغول۔ و ہم بادیدہ حیرت
 و غبطے بوضوح زندگانی نیک و آسایش و خوش بختی آرو یا سیاں
 نگران بودیم کہ آن شب تار کو کلب اقبال آن گروہ بختیار راحیان
 رخشندہ بنظر دور آورده، و شکوہ باغ را نیز از نظر وقت و ملاحظہ
 دور نمیداشتیم، و در آن اندیشہ بودیم کہ این مغربیان وحشی چگونه
 این ہمہ اسباب آسایش را جیت خود فراہم آورده اند
 و از پیروی کدام دانش و تدبیر این قطعہ زمین را با عدم
 استطاعت و استعداد از برائے آرامش خود چوں بہشت بریں
 آریاستہ اند، و خستین نعمت بہشتی را کہ مایہ حیات ابدی ساکنان
 آنجا بلکہ از لوازم حیاتیہ و جہالت است یعنی آزادی خیال
 چگونه بکنگ آورده اند، و امر معیشت خود را در مایہ تربیت
 کدام دانشمندی بایں پایہ رسانیدہ، و بدین احوال
 و مایہ تربیت و تنظیم دادہ اند این فکر و خیال مرا مستغرق در مایہ
 حسرت و انفعالی نمودہ، مات و متحیر غرق بحر اندیشہ بودیم کہ
 ناگاہ نظر ہم بدور و وزن افتاد کہ نزدیک ماسہ یا الیستادہ
 در جستجو جائے نشستن بودند، چوں اطراف و تمام میاں
 باغ را گرفتہ بودند، یکے از ایشان با کمال فردتگی کلاہ ادب از
 سر برداشستہ، و بقالین خود لازمہ مانع رسم سلام

بجا آورده گفت :-

آقایان چوں در سر میرها جاے نیت اگر اذن میفرمایید
ما هم در آل طرف میر شما که خلیفت قدری شسته آسایش
کنیم، مارا رهین منت خواهیم فرمود - این بنده نیز با کمال کثاده
رونی جواب دادم :-

پس از آنکه بر وقایع خود اشاره کرد بیاید، آمده
نشسته خدمت گمار را صدا کرده آنچه میل ایشان بود
طلب نمودند، پس از ربع ساعت یکی از آنان مرا مخاطب
داشت گفت :-

جناب آقایان احبازه میفرمایند قدری با شما صحبت کنم،
پاسخ دادم :-

اگر بنده را قابل مصاحبت بدانید زبانه بختاری -
از من جواب مسرور گشته بقانون آنجا چته تشکر از جاکے
بر خاسته و دست مرا گرفته گفت :-

از وضع لباس خاصه کلاه که بر سر دارید می نماید که جناب
شما از اهالی ایران می باشید، ولی بفرمایید به بیم از متمرکین
رکاب همالوین شاهنشاهی می باشید؟ یا خیر -

پاسخ دادم خیر، گفت :-
آیا بجهت تجارت شریف آورده آید؟ گفتم :-

نه بلکه اندک سید غلام سیاحت چند روزه آمده ام، سوال نمود از
زبان پادشاه اروپا بگذاشتم گفتیم :-

اندک تر السنوی و آلمانی و قدری زبان رومی را بلدم، چند
کلمه با آلمانی رسید و بد جواب نمی دادم، خواست روسی حرف
زند دیدم روسی را هم او خوب نمی داند اظهار نمود :-

میخواهم با شما پارسی مکالمه نمایم - اما نمی ترسم بنماید گفتیم
مرا این قدر بی ادب تصور نموده باشید، ازین اظهار تمسکیت
کرده، دلشکسته نموده بر فقا سبب خود شده گفت :-

عذر تقصیر خود را از شما می نمایم، زیرا از مصاحبت شما قدری
دست برمی دارم، و اجازه می طلبم جهت آن که به زبان پارسی
واقف نیستید، دل تنگ خواهید شد، ولی در شانی بشما ترجمه
خواهم نمود - رفقای او اظهار داشتند ما نیز با یک دیگر مشغول
صحبت هستیم، شما هم با آن خود را مشغول نمایند - پس از
دستوری یافتن از رفقا سبب خود بمن گفت :-

از شما یک خواهش دارم نمی دادم قبول خواهید فرمود؟ گفتیم :-
بفرمایید گوئی :-

شماره اول در نخستین یا نیمه فکر داند و مناک می بینم، در کدام
عالم سیر دارید؟ و فکر و اندیشه شما چیست؟ دیدم پارسی
را چنان فصیح و روشن می سراید با آن که من ایرانی ولی ترک

زبان مستم و مصاحبت با او شرمسار خواهم گردید، بی
تشی گفتم :-

آفرین بر شما، فارسی را کجا یاد گرفته اید؟ که مانند اهل
شیراز تکلم می فرمایید، گفت :-

خوب در یاقتیید هر چند تحصیل در دبستانهای خود ما کرده
ام، ولی هشت سال در بلو شبر و شیراز ما عوریت داشتم
و حال در مکتب شرقی برین معلوم آن شرقی مستم -

رشته سخن از دوست آنروز - سخن بنده پاسخ دهید پریم
در چه عالم سیر، و در چه اندیشه غور می فرمایید؟ و در کدام عالم خود را
می بینید گفتم :-

آفریدگار همه عالم یکست گفت :-

آری در یگانگی و ابدی ممتدانی خدا سخن نیست، ولی چنان می
پندارم شما در اندیشه زندگانی اینجا و وطن مقدس خود فرو رفته
اید گفتم :-

(عجله جانانه عشق است چه جدو کنشت)

خدا ال خدای گفت :-

باشما سر مباحثه فلسفی ندارم، معلوم است انان کامل
باید آنچنان باشد ولی مقصود من خیر و بیکراست ازالا جاسیکه
حکای شما می گویند -

بہشت آں جا کہ آزاری نباشد
 پس بفرماید - پیغمبر حکم اس فردا اینجا را بہشت باید گفت
 دیا ایران شمارا بہ کجاً ما اور بہشت بہتیم یا ششما؟ گفتم :-
 (اللہ نیاسجن المومن وحببت الکافر)

بنیاد قاہ قاہ خندیل را بہادہ گفت :-
 نخست معنی کفر و کافر را بیان کنید کہ عبارت از حدیث پیغمبر
 بندہ را آن درجہ علم و معرفت نسبت کہ بتو ائمہ و دین خصوص
 سخن را ائمہ و دین اس قدر شنیدہ ام کہ کفر معنی انکار از حق و ستر نمودن
 و پوشیدن کلمہ حق است ، ادکی کہ حق را مکتوم داد کافر است
 گفت :-

سخن سربستہ گفتی با حریفان

الضافہ نہ کرومی دنیا پر اسے مومن چہر ابا ید زندان باشد
 خداوند عالم و خلاق بنی آدم اس دنیا و لہماسے اور ابراسے خاصان
 و نزدیکان خود آخریدہ است ، تاہم او بہ راحت و آسائش بخورند ،
 و بنوشند و شکر نعمت اور ابجا آرند ، بلکہ از برای مومن لہمای دنیا
 در مقابل لہمای عقیقی و راحت او درد دنیا نسبت با آخرت چوں
 زندان و عذاب زندانیا است . خاشاک خدا اہل ایمان را در
 دنیا از لہمای خود محروم نمودہ باشد ، چہ مقتضائے رحمت
 برای نیست پس باید تسلیم کرو کہ ششما ہمیشہ در دنیا خود را

مذهب می دارد بدو بعضی احادیث که منیش را بفرموده اید اسباب
راحت و تنگی خود قرار داده در جواب اجانب بهمین نام دل
خود را خوش می نماید.

مثلاً درین باغ اقلاده هزار صحبت از کوکب و بزرگ زن
و مرد عالم و رعیت، گرد آمده اند، با یک دیگر آمیخته می خورند
و می نوشند، هر یک همراه رفیق خود یا کمال مهر و محبت و صفای
حضور قلب در نهایت کشاده روی مشغول صحبت و عیش نوشند
و باد بگیری ابدکاری ندارند، از برادران خود غیبت و بدگویی نمی
نمایند و نه حسادت به توانگران کرده حسارت ایشان را نمی
اندیشند، و نه بدگویی از دولت می کنند، و نه عرض نظم از حکام
می نمایند، و نه شکایت از اداره حکومت دارند، زیرا وظیفه هر کس
معلوم و کثیر و مکافات هر عمل مشخص، پس همه دور از قیل و قال
و مشغول بصحبت حال اند، نه از غنی متعلق دادند و نه دست روی برین
فقره و مساکین گذارند که در حلقه و جرکه بامیا که هم شان مانده
و در صف نخستین که شالیه نشین بامیستی سه
بر که خرابدگو بیا و هر که خواهد گو برود،
دارو گیر حاجب در بان درین گاه نیست
بر شب عالم و محکوم، پادشاه و گدا، فقیر و غنی درین باغ
برای آسایش خیال و آفرنج در آیند و هر وقت خواهند برگردند

بنمازل خود اگر در این شما در یک تفرج گاه ده هزار نفر یک جا
 جمع شوند، گروهی از آنال بد عوی شاعری حلقه زده تمام سخنان
 ایشان در مذمت و اعطای و زاهدان در گوشه دیگر زاهدان
 و واعظان اجتماع نموده در تکفیر شاعران سخن رانند، در
 جانب دیگر گروهی گرد آمده با امور مذهبی کوشند، و از شیعی و
 متشرعی بمجادله نمایند در گوشه جمعی به بدگویی فلال تاجر صاحب
 ثروت مشغول اند، و در جانبی شرکار در قتل و قتل و اثبات جنایت
 یک دیگر کنند، و در طرفی و انایان جمعیت نموده بدولت خورده گیری
 کرده معایب کار را بر شمارند، و در طرفی فریاد از ظلم حاکم نمایند
 جمعی نظام نفوس و لغت خوانند، و یک گروه گاه آن
 از گران خانه و فقدان آذوقه و آب و نان فریاد فلبک اشیر رسانند.
 در جمعی مفکران تدبیر گروانی ارزانی اندیشند. و از طرفی اگر
 از امورین حکومت و یا اتل نظام دارد آن جمع شوند، و جمعی
 پیدا نکنند صدلی از زیر پائی بیچاره رعیت کشیده با کمال کبر و غرور
 نشینند و زهر در کاسه آسایش آل بیچاره رعیت ریخته
 اگر در میان چو و حرا پیش آید تو دینی و چنان کشی گرم شود.
 این ها که ذکر کردم کردار معقولین شما بود.

اے والے اگر خید نفرالو اط میال آن کرده انبوه داخل شوند
 پناه به خدا کردار و رفتار و گفتار آنها در میان این زبان گفتن

جائز نیست

ناموس عشق و دولت عشاق می برند
 عیب جوان و سرزنش پیر می کنند
 همه غرق الجحیم و نادانی، و کی خود را آفتا طون و هر وارسطوی
 تر مال می نیدارند.

الضائف وده این بندگان سخن و آتش مهلب را خود چپه
 کیاب شدن فروخته اند؛ یا خدا کس تعالی از برائے شان آفریده
 پس نمی توان گفت این گونه مؤمنین دنیا را خود بخود سخن کرده، نه
 خدا برائے آنها - با این وضع غیر مرغوب دنیا سخن المؤمنین
 گفتن بیرون از عقل الثانیست باین قسمی که شما سلوک
 می نمائید بعقیده بنده دنیا و آخرت را برای خود سخن کرده اید نه
 دنیائے به تنه را، باز علمای شما از روی کبر مدح شرعیان کرده
 گویند اهل شرق فاضل ترین مخلوقند، خورشید مدارف از شرقی
 طلوع کرده بدین سخنان طفلانه با اهل غرب استهزا و خورده گیری
 می نمایند.

همانا در شرق آشراف داشتن شما ای افتخار نتواند کرد و ید
 از برای شما سبب رجحانی دیده نمی شود زیرا با ظلمت جهالان سلامت
 نورانی را مکرر ساخته اید.

بلای جائے شبه نیست ایرانیان که در اعصار سابقه در آن

خاک پاک توطن داشته، بر مردم تمام عالم برتری و فرونی داشتند،
 و الحق مایه افتخار جنس انسان بودند، از سیرا دستور العمل نیک از آنان
 بیادگار مانده و دفع هر گونه زشتی بمن سمت ایشان ازین عالم شد.
 ایرانیان امروزی بدرستی از حال پیشینان خود آگاه
 نیستند در روزگاری که زمین و اهل زمین زیر تسلط منظم و حشت
 مستور بودند، سلاطین ایران ایرانیان را دارای همه گونه تهذیب
 اخلاق نموده بودند، سلاطین ایران هیچکس مستبد نبودند و هیچکس
 باکنگاشش کاری نکردند، در آخر هر سال تانبررگان و دانایان و
 آگاهان روز امور جمهور اظهار خوشنودی و رضامندی می کردند.
 سلطان تاج سلطنت لبر نمی گذاشت و بر تخت پادشاهی
 قدم نمی نهاد، هرگاه شما بآن تفاخرات مایه بخواهید در حال
 و استقبال شخص بفرمایان بفرمایید، و خود را عزیز بجایه قرار
 دهید اشتباه است به

گرم پدر تو بود فاضل
 از فضل پدر ترا چه حاصل
 دیگر به شما چه عرض نمایم - بنده گفتم :-

این قدر کافیت در هر صورت آفتاب عالم تاب تمدن از
 جانب مشرق طلوع نموده، تمام غرب از تابش نور او روشن و
 از ظلمت رهایی بسته اند، این آخر ما را کافیت، که ما اهل مشرق
 و شمال غرب و شما غربیال از نور مشرق زندگی دارید،

قاه قاه خندیده و گفت :-

در این صورت اهل خطا و ختن باید بشما این سخن را بگویند که
شما در غرب البتّه واقع شده اید - تا سفت نسکنم از جواب
واهی شما - ولی آن خورشید دیگر که سوار شکرگشت فرین به
جواهرات گران بها سرت - در پنج سال یک دفعه آورده در مملکت
مانست و نابودی کنند و غروب ابدی نمی نماید -

از کسی بیال با این طرف بیکران مغرب و کم دارد خورشید
منظران غروب کند سیوان تشکین تا چین چین و حلقه حلقه نموده
بگردن وزیران خود و خود را می شرق انداخته اسیر و ار
که قیاطره طار خود ساخته ، همه سال آن خورشید تابانک را
که افتاد شما به آستین شاد دوم و ختران غروب می سازند
و علامه بر آن شیر و خورشید پای مرغ ، صندوق های پر از
امیر بال رو کس که در بهای شاهی شما داده شده بشا باش
سر و ختران بشایه نمی نماید ، اگر خواسته باشید با این
شیر و خورشید افتخار نمائید حق دارد بدو الا بودن شما در
جانب طلوع گاه خورشیدشان و شرف نیست ، زیرا که فیض
خورشید همه جا و همه کس یکسانست -

اکنون بعضی این بنده ملتفت شدید یا نه ؟ و در حالیکه
نخواهید بشرقی بودن افتخار نمائید ، باید قدر وطن را بدانید -

حاصلات وطن را در وطن صرف نمایند - و بر ثروت وطن افزا نمایند
 دشمنان وطن را از تیغ نشان بخشید، نه این که ثروت وطن را
 تعلق به بیگانان دهید، شما اهل شرق چوں خود را از امتیاز
 حریت محروم گذارده، تمام احتیاجات خود را بدست چند نفر خود غرض
 و فائز سپرده اید - سالی بلیا بنوا از شما میر با شنید و به کنیا
 میسرند و اید آخس درک مطلبی را دارا نیستند -

طلای مملکت شما در سایه چند نفر ناراست گار بجای نقل به
 خارج شده اید آلب شما تا شیر نکود - در ملک شما بجای طلا س
 انگلیسی قرار گرفت - شنیده بودم که در ایران کیمیا گری نمی کنند و
 حکم کیمیا قلب ما هیت فلزات نمی نمایند، باور نمی کردم، ولی اکنون
 بخشم خود دیدم که ما شار الله استادان ما بر فرنگ و دانشمندان
 چنانک دست غریب آل عمه طلای مسکوک بفیل و غش تمام عیار را
 در آنک زمانی بس تبدیل نمودند، حالا الاضاف و هید، اهل غرب
 کیمیا کردند یا مردمان شرق، در حقیقت غریبان شالیه صد هزار
 محسین اند که از قوه میخ ذی شعور شرقی این گونه کیمیا گری نمی
 بر نمی آید -

همه مال غرب شرب و روز در فکر اند که اقلاً یک حب ملک خویش
 بیفزایند، اما شما شرقیان چنان با استراحت تمام خفته اید
 که هر روز در اسبابی و نشان که تحریر القاب ایشان و ردو سطر

سوادت بآن فیض عظمی وایز بگشت ام -
 اگر دین و مذہب حنیف اسلام را موافق تبلیغ حضرت
 محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہدی علیہم السلام پیروی کنید ، ہر
 آنکہ شرق و غرب عالم را تسخیر خواہید نمود ، چنانچہ در بدو
 اسلام گردید ، با صبح مدت بشما برتری تواند حسرت -

ملک تو انست اسلام را امید اتم ، و از مردمان بزرگ فرا گرفت
 ام ، زانیکہ در ایران بودم ، بر آن سر شدم کہ قبول اسلام نموده
 در ایران بمانم ، ولی چوں دیدم کسی از او امر اقتداس شرع
 تقدس اسلام پیروی ندارد ، و از دوا فردا در کمال بی باکی تجاوز
 بحقوق زبردستان را جائز شمرده ، مال صغار را از خود میدانند
 بحقوق بشریت در میان نمود نابود شده ، در خویشتن تاب دیدن
 این ہمہ ناملایمات مانده ، نتوانستم و بیار را بر خود جہنم
 ساختم ، خود را ہمرنگ آنان نمایم ، در میان ایشان زیست
 کردن دشوارم نمود ، و فکر دیگر کردم کہ مانند بعضی زباندگوشہ گیری
 اختیار نمایم - آل را ہم بیرون از حیز قدرت خود دیدم ، و حقیقت
 شایع تقدس اسلام نکستہ فرونگذاشته در آراء طریق
 مساوت و نیک بختی دنیا و آخرت پیروان خود چیزی باقی نگذاشته
 اگر ایرانیان پیروی از شریعت عزاد خود نموده ، دست از
 مساوات برمی داشتند بچہ مساوت ہای دنیا و آخرت کہ

ناکل نمی شدند -

الکون باغهای ایشان بهتر و نیکو تر ازین باغ و محل آسایش
و استراحت عمومی بودی، و مالک ایشان صدمرتبه آباد تر از
الما آن شدی افوس که مالک و مربی لازم است که آن هم
در ایران معهود است -

گذشته از کتب سماوی احادیث نبوی (ص)، حکما و اصحان
و واعظان از برای شماره عذرو بهانه نگذاشته اند -

از کتاب شیخ سعدی جهت اطلاع عموم اهل عالم چند شعر کافی
است، که مکرر او را خوانده و تریبان آلمانی ترجمه کرده ام، اگر بنظر
وقت بنگرید هر حرفش بهای ارزش دارد -

شنیدم که در وقت نزع روال
که خاطر نگیدار و دیش باش
بر و پاس درویش محتاج دار
بیاید بنزد یک دانا پسند
رعیت چون است سلطان خست
فراخی در آن مرزو کشور نخواه !
که دل تنگ بینی رعیت ز شاه

امثال این کتاب را من از انجیل و دست تر دارم، ولی شما
این بار را از انسانی شماره ید و اعتبار باین سخنان حکمت آمیز

همی نهید بالذات تدابیر دارائی مردمان را رابوده، گرد آورده می آورید در این
جایگاهان خرج نمی نماید

دلیش در این کانیه تیاور چند نفر از این اشخاص نشسته
مشغول عیش و عشرتند، بلکه بدستی و زوالت بودند، در میان
آنان پیر مردی سالی سمرست شده، با دختر شوخ و شنگ
اجلاف و کشتگی نزد عشق می باخت، و بی دخترک اعتنائی بدو نمی
کرد و دل را بجوان خوش روی شکین موی باخته بود، آن بیچاره از همه
چیز آواره گاه می نشست بمنز خود می گوزت، بلکه اشک تحسرت
از دیده فرو میریخت و این اشعار را میخواند

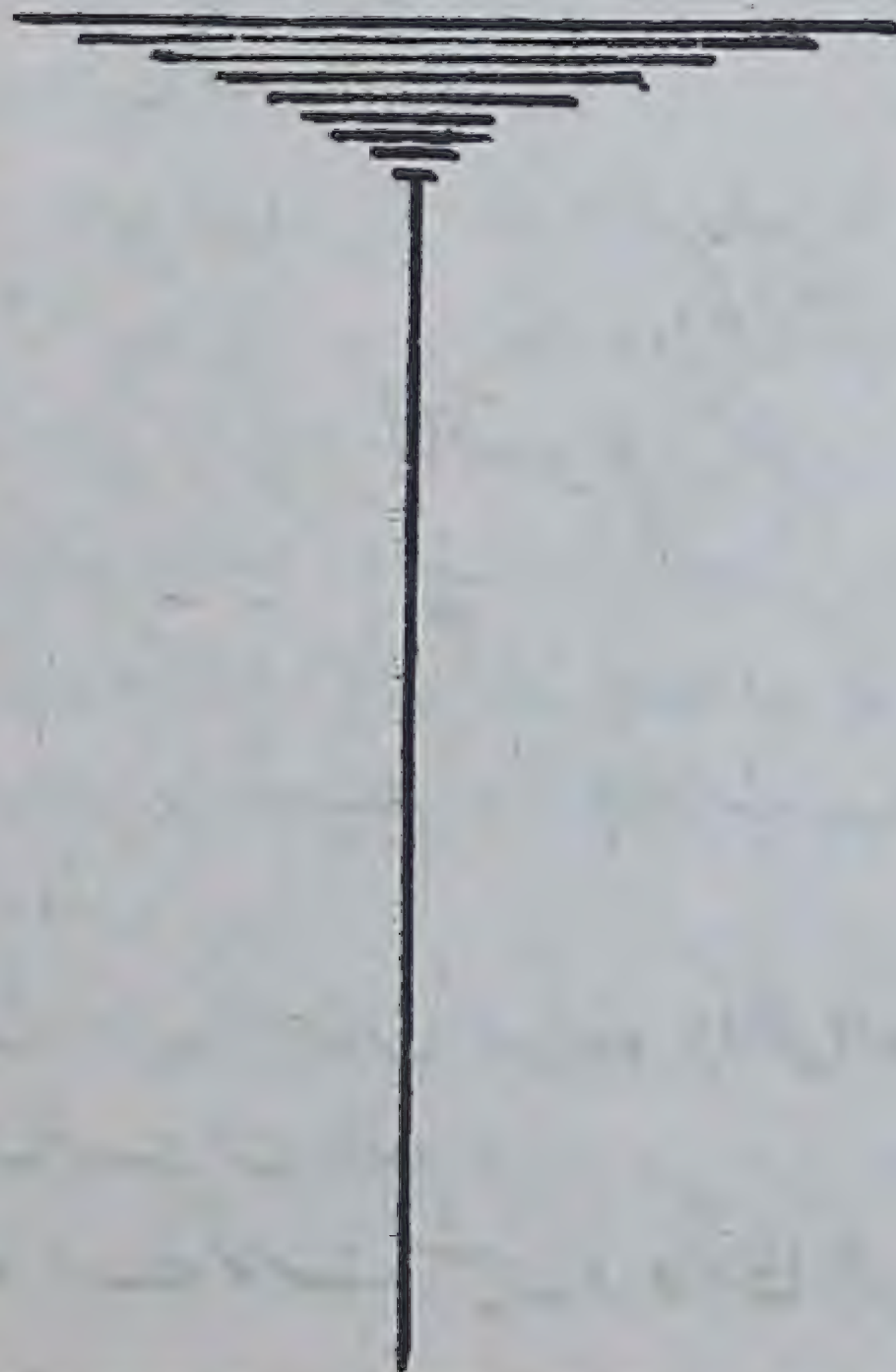
چه کرده ام که جو بگانگان و بدعیدال
گرفته ام آتش دل در نظر نمی آید
مردان از اطراف با گرد آمده، سخن نموده می خندیدند - گفتم :-

ای بیچاره ایرانیان بیایید، و تماشا کنید، اگر وجه استقراضی
دولت که شمار ازین گذارده و پول گرفته اند - در کجا خرج و چگونه
به مصرف میرسد و امروز شنیدم در آنجا دلیش هزار و چهار
صد فرانک صرف کرده اند -

منده او تا تم تلخ ازین سخنان شده با کمال خود داری گفتم
صلاح مملکت خویش خسروان دانند +

گدا که گوشت نشینی تو حافظا محرومش

با کمال خوشش رویی گفت :-
 معاوم می شود از گفته های من رنجیده خاطر گشته اید ؟ گفتم :-
 نه بلکه طرز سخن چنین آید پس بر فاسته که خدا حافظ کنم
 گفت :-
 کی با یک دیگر ملاقی شده صحبت خواهم نمود ؟ گفتم :-
 فردا به و ر شوعازم ستم آویز ، آویز .



باب چهارم

انتخاب از تاریخ

ادبیات ایران

از
رضا زاده شفیق

مشورای مستصوف

تصوف مطلق مخصوص است که از دیرباز در ایران ظهور کرده
و بتدریج وسعت یافته نفوذی در افکار عمده و در ادبیات
منشور و منظم ماحلوه خاص کرده است.

در خصوص منشأ تصوف ایران عقاید مختلف موجود است
بعضی اصل آن را از تقالیم دینی هند و بعضی از حکمت اشراقی
غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته اند. مذهب هندی
سادت حقیقی را در افق ازین عالم و التحاق بعالَم روحانی

و اتحاد بر روح کلی فی و اندو بر اے رسیدن این مقصود ریاضت
و ساوک و اعتکاف و تامل و سکوت و تحقیر جسم و تربیت روح
و تخرید و اغترال تعلیم می کنند -

حکمت اشراق آل مذہب فلسفی را گویند که در قرن سیوم
سلادی در اسکندریه در تحقیق حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات
حکیم افلاطون ظهور کرد - اساس تعلیم حکمت بر این سرت که اصل وجود
و مرکز هستی خداست تعالی است که عالم و آدم بخلق و سه و چهار
آفتیه ذات اوست و تمام اشیا غیر از او ظاهری و اعتباری سرت
و تنها هستی و ذاتی مخصوص ذات حق است و مانند نور در تمام موجودات
سریان داشته و بالسرستی بخشیده است که هر یک بدرجه
خود بهره از نور وجود دارند - کسی که معرفت و وصال خدا را خواهد
یابد بواسطه ملاحظه عالم و مطالع نفس و تذکره و ریاضت و کشف
بآن مقام برسد -

بالفرض هم مذاہب مذکور فوق در انکار ایرانی تاثیر کرده باشد
حقیقت امر آن سرت که روح ایرانی از قدیم استعداد مخصوصی
تصوف و عرفان داشته مخصوص مذہب یالی عقاید لطیف عرفانی
تعلیم کرده و آئین وحدت و ترک مجاہدہ را در آن روزگار
ظاہر ساخته است -
خلاصه آل که ایرانی این طریقت را از نخست پله برده و آنچه را هم

که دیگران داشتند حسن اقتباس کرده و آن را در دوره اسلامی
 طورے باذوق خود سازش داده و در آثار منشور و منظوم خود بنریاں
 و بیان آورده کہ تصوف نے باسلوک خاص ایرانی بوجود آورده است۔

در تصوف ایران دو جنبہ تو اں یافت کہ منفی است و عبارت
 است از طریقہ اعراض از دنیا و ریاضت و ترک علایق و کشتن شهوات
 و اختیار قناعت و تزییح فقر و پشمینہ پوشی۔ (جنابہ کلمہ
 صوفی اشارہ بہمان سمت) این مسلک بالتصوف مبدی
 شبہت دارد۔

جنبہ دوم تصوف ایران مثبت سمت و عبارت از سلوک
 و جستجو و طلب وسطے مراحل اخلاص و عبادت و تواضع و ایثار و
 خدمت بغير تامل و سکوت و مطالعہ و تربیت نفس و محبت کرب
 معرفت و رسیدن بمقام عشق الہی و فنا در ہستی او و قیام با دایم
 حق و کوشش بے منت و خدمت بے ریا۔

بالجملہ تو اں گفت اساس تصوف ایران خدمت و محبت و
 درک وحدت حق باشد و صوفی کامل آنست کہ مراحل تعلیم و توسل
 بقوالیم و دیگران راستے نموده و از طریق کشف و تذکرہ مطالعہ نفس
 راہ بحقیقت برد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه گاہ احدیت
 قرار دہد و فکر خود را از مراحلی نہایت و کثرت عالم سفلی بمقام
 وحدت علوی رساند و آئینہ تھمیر خود را صاف نماید تا خدا را دار

خود دیده بمعرفت نائل آید و در پندار و گفتار و رفتار خود منظر حق،
و حقیقت گردد.

شماره اول سیدگان معصوم ایران عقاید صوفی را با بهترین
و شیرین ترین طراز در لباس نظم و نثر جلوه داده و احصای
دقیق و عالی لبانک عبارت کشیده اند معروف ترین آن سید
عمر سلجوقی بابا طاهر حمدانی و ابوسعید ابی الفخر خواجه عبداللہ انصاری و شیخ
عطار بوده اند.

بابا طاهر بابا طاهر عریانی مهدانی بود و مسلک درویشی و فقرت
ادکر شوه عارفان هست سبب شد که در
گوشه گیر و گننام زلیله تفصیل از زندگانی خود یاقی نگذاشت فقط
در بعض کتب صوفیه ذکر یافته از مقام معنوی و مسلک ریاضت
و درویشی و صفات تقوی و استغناء او شده است
آنچه از سوانح زندگانی و معلوم است ملاقاتی است
که گویا در میان او و طغرل اولیت شاه سلجوقی در حدود سال چهار
صد و چهل و سفت در سمدان اتفاق افتاده و از این خبر بدست
می آید که دوره شهرت شیخ او وسط قرن پنجم و طاهر اوله
او آخر قرن چهارم بوده است.

بابا طاهر از سخن گویان صاحب دل و دردمند بوده و نیمه های
که شاید سوز و رونی او سست سروده در سالهای به عربی

و فارسی تالیف نموده است و از این جمله مجموع کلمات قصار است
 به عربی که عقاید تصوف را در علم معرفت و ذکر و عبادت و وحد و محبت
 در جمله های کوتاه و موثری که بیان می کند، عمده شهرت
 بابا طاهر در ایران بواسطه دو بیت هاست شیرین و موثر غار خانه او است
 از خصوصیات لفظی این رباعیات آن که بوزن مفعول رباعی نزدیک
 است و نیز در بعضی شبیه به لغت لری سروده شده
 و از این لحاظ آن را در کتب قدیم و فعلویات نام داده اند و در تمام
 این رباعی هاست ساده و موثر شاعر یاد از پرستانی آستان
 و ناجری و بی چیزی خود کرده از بحرال شکایت نموده و حسن اشتیاق
 معنوی خود را جلوه داده است - بابا طاهر در مهران دارنا می را
 دواغ گفته در میان شهر مهران است -

ابوسعبدی الحیرانی شیخ ابوسعید فضل الدین ابی الحیر موصوف
 بابا طاهر بود، ابی صد و پنجاه

و سفت در مینه واقع در ناحیه خاوران اخراسان، تولد یافت
 و بعد از تحصیلات مقدسات در مولد خود برائے تحصیل فقه به مرو
 رفت و نزد ابوعبد الله الحصری که از فقهای مرون بود و از علم
 طریقت آگاهی تمام داشت تلمذ نمود سپس از مشایخ بزرگ
 عصر خود مانند شیخ ابوالفضل حسن خراسانی و ابوالعباس احمد
 نقاب و ابوالحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کرد و بدست

صوفی بزرگ ابو عبد الرحمن سلیمی متوفی در ۱۲۰۰ کسوه طریقت پوشیده
 میتوان گفت ابو سعید در عداد اولیای سخن گویان بذهب عرفانی
 موقع خاصی دارد، زیرا رباعی ها و قطعات و مفردات لغز و لطیف
 عارفانه که با نسبت داده شد، معانی مسلک عرفان را خوب
 پرورانده و با آنها لباس شعر پوشانیده است از این جمله رباعی
 ذیل بدو منسوب است که شیخ عقیده فزاری فی الله را در آل
 سلک بیان آورده و گویای جهان حقیقت را خود سیر نموده و
 به هوای وصل دوست معنوی این جهان فانی را به جوئے
 پیغموره :-

در کوئے تو من و مندا جانم بجوئے جانم بود که کاروانم بجوئے
 از وصل تو یک جویم جانم از روئی زین حبس که ما یم جهانم بجوئے
 وفات شیخ ابو سعید در ۱۰۰۰ م در مهینه الفان افسار :-

ابوالمجد مجدود بن آدم
سنائی خواجه عبد الله الصاری
 سنائی در اوایل قرن

پنجم تولد یافت و از اوایل جوانی انتساب به دربار غزنوی نمود
 و بعضی از سلاطین آن سلاطین را مانند بهرام شاه در اشعار
 مدح کرد سنائی گذشته از سلاطین و امرای با فضل و شعرا
 عصر خود مانند مسعود سعد را بطبع داشت و حتی اشعار مسعود
 سعد را اولین دفعه او جمع کرد سنائی سفر حج بجا آورد نیز

در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقه و ردایشان
در آمد و بار و بیایه و فیه معاشرت کرد و از آن ها کسب
فیوضات نمود و در نتیجه تا شیراز و قزوین و اصفهان و مدح
آن ها صرف نظر کرد و گوشت گیری اختیار نمود و اشعاره و نف
وزیاد و پر مغز عرفانی سه و دو دیوان سنائی که عده اشعار آن را
باشی هزار نوشته اند و امروز بعضی نسخه های آن تا در ازده
هزار بریت و بیشتر دارد، عادی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و
شعین و اشعار نخبه و ردای سست، هم چنین استاد و بلاغ
و در مشنوی ها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر سست یابی هم توان گفت
که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر نمایی بوده است
ناب لفظ، بطور کلی میتوان سنائی را اولین شاعر نثری بقرون ایران
محبوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان نظم نمیگام
و سلاست و صفائی کلام او سخن پردازی نکرده.

سنائی چند مشنوی مانند حدیقه الحقیقه و طریق التحقيق و سیر الیوم
الی المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا بقوال صاحبان تذکره معنوی
های دیگر مانند کارنامه و عشق نامه و عقل نامه و غریب نامه یا عقو
نامه تالیف نموده است. معروف ترین آن ها حدیقه است
که آن را در تاریخ ۵۲۵ تام کرده و آن مرکب از ده باب است و
مطالب هر باب اغلب بطریق حکایات و امثال گفته شده حدیقه

از حیث احتوائے مطالب عرفانی و از حیث بلاغت و حسن سبک در
بین کتب متصوفیه ممتاز است۔ در این تصنیف سنائی پادشاہ
وقت یعنی بہرام شاہ غزنوی (۵۴۸ - ۵۱۲) را مدح کرده۔
بطور کلی می‌توان گفت، محتریات تمام مثنوی ہاراج است بمعانی
تصوف و مطالب عرفان عبارت است از توحید خدا و لغت پیامبر
و اولیاء و تحریر نصیبت برک و دنیا و اعراض از ظاہر و رجوع بباطن و ترک
خود سستی و غرور و کسب مقامات مثنوی سخن سنائی در ذوق شاعرانے نائی
مستوفی کہ بعد از او آمدند تا شیر خاصی داشت۔

عارف بزرگ سلطانا جلال الدین اور استودہ و گفته است !
عطار روح بود و سنائی و خوشنم او
ہماں استاد و در کتاب مثنوی از سنائی اس چہیں یاد کردہ است
ترک جو شے کردہ ام من نیم خام
از حکیم غزنوی لہنو تمام
چنان کہ در فوق مذکور شد سنائی بتاثر سبک معنوی خود از
زندگانی دنیوی و روال بطور باری دست کشیدہ حتی امر بہرام شاہ
را کہ گویا می‌خواستہ است اورا از خولیشان و قربان خود کند
نہ پذیرفت و عزلت را ترجیح داد۔

سنائی در غرضش بدو و زندگانی گفت، در سال وفاتش
اختلاف بہت و بنا بقول لقی کاشی در تذکرہ خود وے لال
۵۴۵ وفات یافت و این تاریخ صحیح تری آید۔

شیخ عطار رح

محمد فرید الدین عطار در او افسرد و رده
سبحو قیان بزرگ در نیشاپور تولد یافت

در اشارش اسم سلطان شیخ مکرر
آمده و گویا زماں شهرش بعد از اولوبه است - شیخ در
ایام صباوت بمشهد رفت و بعد از آن جام افتاب نمود و گذشته
از بعضی شهرهای کسائی ایرانی ایران ماوراءالنهر و هند و عراق
عرب و دمشق و مصر را دید و زیارت حج نیز بجای آورد و در تمام
این مدت با مشایخ و رؤسای صوفیه معاشرت نموده و در کس
و صحبت آنال گردید و از آنال با کتاب لغات روحانی نموده
مقامات صوفی پیمود - از مشایخ بزرگ صوفیه در زمان عطار شیخ نجم الدین
کبری بود که عطار از او اس گون نام می برد -

این چنین گفت ست نجم الدین یا
آن وقت که عطار سلطان جهان
شیخ نجم الدین کبری نام او
عطار صفت طبابت نیز آموخته و داروخانه ای داشت
و بیمارال را معالجه نمود از سوانح حیات شیخ آن که ظاهراً
در او افسرد مجرم تالیف مثنوی منظر العجائب که در مدح حضرت
علی و ائمه مبالغه کرده بود، یکی از فقها او را رافضی شمرد و تکفیر کرد
و مردم عوام و متعصب را بر او شورانید چنان که جانشین

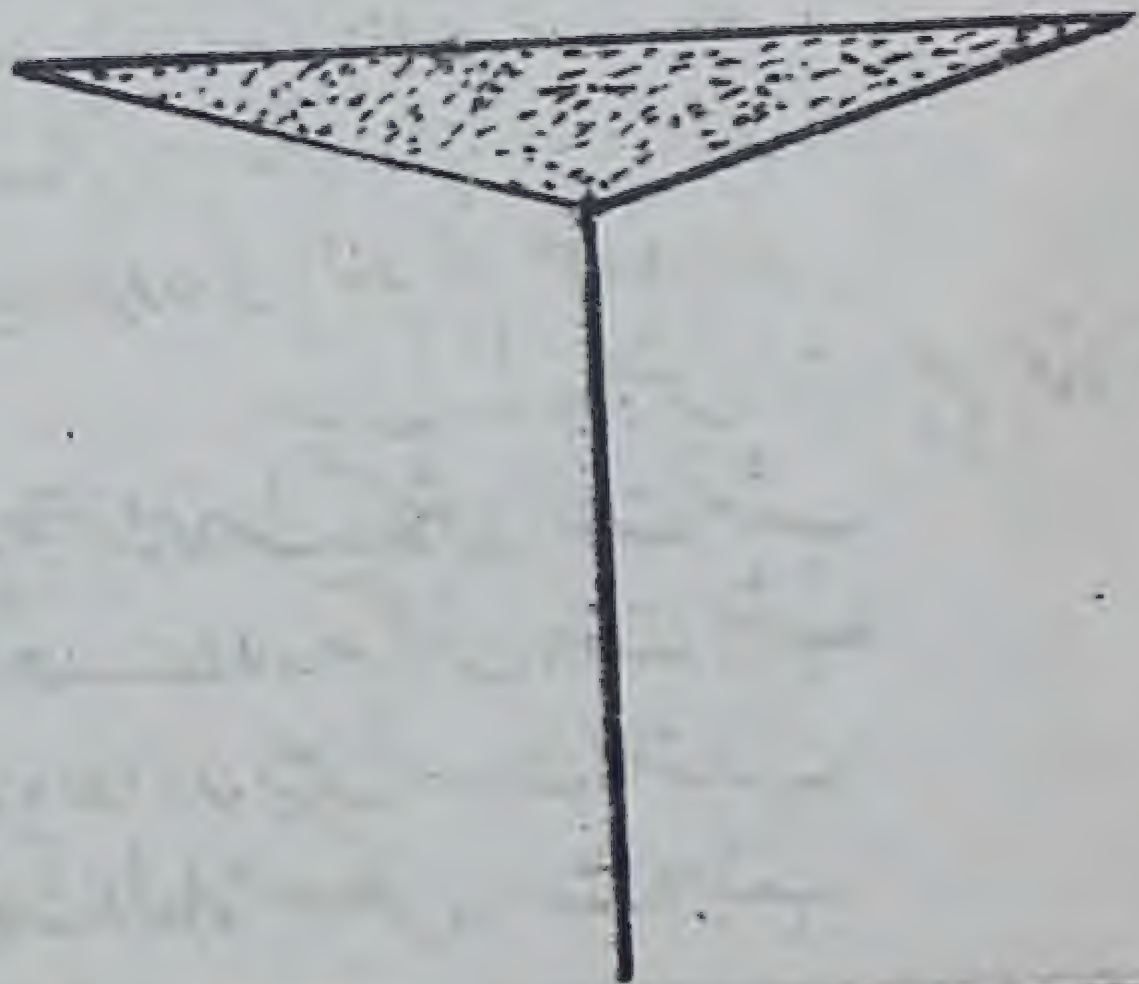
نحیض افتاد و ازین آشوب بزمجت زیاده رهایی یافت، شیخ
بعد ازین سرگذشت با جہاں گروی - آخر بمولد خود نیشا پور گشت
و در آل جابہ کنج خاوت شدت - در مشنوی لسان الغیب گر در
سفر مکہ تالیف یافتہ اس حسن گوشت گیری خود را با ابیات موثر
اظهار می کند -

شماره تالیفات منشور و منظوم شیخ زیادست و گفتہ اند
بعد و سورہ قرآن بودہ است بعضی از منشور ہائے او کہ باقی ماندہ
عبارتست از منطق الطیر، والہی نامہ، و اسرار نامہ، و
مضیرت نامہ و خسرو نامہ و منظر العجائب و لسان الغیب -
تمام اس مشنوی ہا در شرح عقائد صوفیہ و لسطح حالات
و تحارب مشنوی آل ہا اسدت معروف ترین مشنوی ہا ہے شیخ
منطق الطیر اسدت کہ مطلع اش انست -
آزین جات آفرین پاک را آل کہ جال بخشید و ایمان فاک را
بزرگ ترین تالیف منشور شیخ عطار کتاب تذکرہ قلاو لیا است
کہ در شرح حالات و کراہات مشائخ صوفیہ است چنان کہ در
قیمت آثار منشور فارسی عصر سلجوقی شرح آل بیاند -

سہ مولف اس ہا سہ کردہ بجائے لفظ منشور منظوم ہا لیتے کہ آل ہر کتابی
کہ مولف شہر و از منظومات است - شمس

شیخ عطار را میتوان از بزرگان شرایع عرفانی ایران شمرد
 و از آثار منشور و منظوم او بخوبی آشکار است که دے نہ تنها
 حالات مشایخ اس طائفہ را تحصیل کرده و بہ اسرار انہا
 پے بردہ بلکہ خود نیز در س طریق عمرے سلوک نمودہ است
 خیال کہ در اشعار خود خصوصاً در منطق الطیر بہترین تعبیر از ضمیر
 اولیائے تصوف کردہ است و از سبب حقیقت انکار او در متاخرین
 موثر بودہ و عرفا سخنان او را اسرار مشق گرفتہ اند۔

شیخ عطار در اواسط نصف اول قرن ہفتم بسن ہفتاد
 و اندک وفات نمود و در شاو یاخ جنوب مشااور مد فون
 گردید حکم بعضی روایات دے در آشوب ہجوم فحول کہ در این
 اوال بود کشتہ گردید۔



حکمت و نظم

منظومات سیاسی

ولداری و تسلی بملت مظلوم ایران

چنان سیاه ز ظلم و ستم نخواهد ماند
بروی برف نشانی آن قدم نخواهد ماند
وجود حجت حق در عدم نخواهد ماند
رسیده مشرود که ایام غم نخواهد ماند

چنان انما ندوچین نیز هم نخواهد ماند
سرم جو چشمه خورشید روشن است امشب
دلم ز زوایای دلارام گلشن است امشب
غریب راه لقاء در برین است امشب
مرا بخت آن دلدار مسکن است امشب

بگو چه اش دگر این پیچ و خم نخواهد ماند

اگر چه مذہب اسلام پائمال شده

اگر چه خون همه مومنین حلال شده

اگر چه وای همه مانع زهر خیال شده

مخوڑان فصیح و بلیغ لال شده

رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

کنون که گرگ اهل یاره می کند مرده را

مکن بصورت حمازی مانند زمره را

اگر نمی شنوی قیل و قال و همه را

چو پرده دار به شیر می زید عیب را

کسی معجم حریم محرم نخواهد ماند

برای امر به معروف استخاره نما

نظر به لوح دفتر آن یاره یاره نما

مگر امید شفا نیست فکر یاره نما

تو اگرا سوسه درویش خود نظاره نما

که مخزن ز روغن و درم نخواهد ماند

مدام شیوه مردان حمایت از دین بود

لباطعقل ز قرآن و علم رنگین بود

همیشه در سفر باد شورشیرین بود

سرود مجلس همیشه گفته اند این بود
 که جام باده بیاور که جسم نخواهد ماند
 همیشه ورد من زار یا علی مدد است
 علی سرست یار چه با که مرا ز دیو و دوت
 نگار من آن ذات واحد واحد است
 چه چای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است
 که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند
 (سید اشرف رشتی)

عاقبت ایران

می شود دنیا لکام اهل ایران اے نسیم!
 می نماید شادمانی مسلمانان اے نسیم!
 آفتاب موفقت گردد در خشتان اے نسیم!
 نور یاران می شود این شهر طهران اے نسیم!
 از فضا اے لعلکمان باد بستی می وزد
 بلبل قدس الهی بر سر گل می خرد
 دشمن اسلام از حسرت می لب می گزد

پہن می گرد لب طبعش خواباں، اے نسیم!
 از معارف دور می گرد و ز سر پا و سوسه
 می شود ایجاد در سر کوچه یک مدرسه
 کو دکال منتول تحصیل حساب و سبد
 نقشه جغرافیا در دست طفلان، اے نسیم!
 مزرع بے آب و لب آب باری می شود
 شینخاں دق فی کذا، ظالم نزاری می شود
 چشمه بے علم در این خاک باری می شود
 مرد و زن لذت برند از علم و عرفان، اے نسیم!
 ماوراں در تربیت مشهور و رواں می شوند
 دختران از معرفت شیریں ترازواں می شوند
 کو دکال در مدرسه با علم و عرفان می شوند
 می شود سر کوچه پر حور و علماں، اے نسیم!
 بعد از بیگانگان از امر حق گردند خویش
 مومنین را نصح مکر و بے نی آید به پیش
 آب نی نوشند در یک چشمه با هم گزگ و میش
 می داند روح القدس بر مرده با جال، اے نسیم!
 خاک محنت خیراں تاج دنیا می شود
 اندر و هر علم و هر صنعت هیا می شود

عارفان را چاہے تفریح و تماشا می شود

مستقل نمی گردد و این قنودیں بگیلاں! اے نسیم!
 راہ آہن می کشند آخر قطار اندر قطار
 آب شیریں می چشند این ساکنان شور و زار
 بس و اگر قحطی نمی بیند ریں شهر و دیار

هر گدائے نمی خورد بس مرغ و سنجال اے نسیم!
 شاعران ظاہر ز شهر و امثال خواهد شدن
 کنجها پید از خاک طالعان خواهد شدن
 می شود دنیا بکام نوجوانان! اے نسیم!
 (سید اشرف رشتی)

بے کس وطن

اے غرق در تیرا غم و ابتلا وطن
 اے یوسف عزیز دیار بلا وطن
 اے درد بان اگر گل چل متبلا وطن
 تر بایان تو مگ گلوں قبا و وطن
 بے کس وطن غریب وطن بے نوا وطن
 از خست علم مایه عزایاں شدی چہرا
 اس خست معار ویراں شدی چہرا

در آتش جہالت بریاں شدی چرا
 اے بے معین و بے اقرار وطن
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 عواں زحیرت پیکرت اکا در غریز
 کوئل دکنج و گوہرت اے مادر غریز
 شد خاک تیرہ لبرت اے مادر غریز
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 آل خورشید فردین و تاج کیاں چه شد
 کیمورخ و کابل و بندوستان چه شد
 دریا کور تخت جواہر نشاں چه شد
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 در دیا رسید سیلی فتن و انحسار
 بنود کسے بفکر وطن و انحسار
 در حشت است روح زین و انحسار
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 آن قدرت و شجاعت جوش و خروش کو
 شیران جنگ بے یلنگہ و کوش کو
 جیش و کیمباد چه شد دار کوش کو
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 بر بریاں تمام دوچار رسیدت اند
 طہرانیان تمام نر نزال و حشت اند
 گیلانیان تمام گرفتار و حشت اند
 بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 اسلام رفت غیرت اسلامیاں چه شد
 ناموس رفت محبت ایرانیان چه شد
 دست بلند ماورائی ستار چه شد
 سیرہ کت دست زبیکر خدا وطن

بے کس وطن، غریب وطن، بے نوا وطن
 ریح کس حمیت و دین ثبات نیست
 جال کندن سرت زندگی با حیات نیست
 از تیغ سمت راه گریز و نجات نیست
 اے حاج دارم قدشاه رضا وطن
 اے متلا بدر و عم بے دوا وطن

نال مرغ

نال مرغ اسیر ایں ہمہ هر وطن سرت
 ملک مرغ گرفتار قفس هم چون سست
 سمیت از باد سحر می طلبم گر به برود
 خیر از من بر فقیه که لطیف چمن سست
 فکر اے هم وطنان در ره آزادی خویش
 بنما سید که هر کس نکند مثل من سست
 خانه کوشود از دست اجانب آباد
 رشک ویران کن اش آل خانه که بیت الحزن سست
 جامه کوشود غرقه بخوں بهر وطن
 بدر آں جامه که ننگ تن و کم از کفن سست
 جامه زن تن اولی ترا گر آید غمیر

ز آل کہ بے چارہ دریں مملکت امر و زن سست
 آل کسے را کہ دریں ملک سلیمان کردیم
 ملت امر و زن یقین کرد کہ او اہر من سست
 ہمہ اشراق بوصل تو خوش ہم چوں خبر و
 رنج بردر غم ہجر ال تو چوں کوہ کن سست
 عارف از خرب و موکرات خلاصی چوں مودر !
 مطلب : زان کہ خلاصی تو اندر کن سست
 (عارف قزوینی)

افسوس افسوس

شام غم باز نمودار شد، افسوس ! افسوس
 دلم از ظلمت آل تار شد ! افسوس ! افسوس
 مست پاریہ کہ از بادہ کشی تو بہ نمود
 باز در خانہ خستہ شد ! افسوس ! افسوس
 دست بیداد عدو گشت سوئے جو در دراز
 چرخ بر کام ستکار شد ! افسوس ! افسوس

بیرق ظلم دگر باره برافراخته شد

تکلم عدل نگوں ساز شد! افسوس! افسوس
بزم شوی که درو بود نجاکات مدت

بدین تیرشهر بار شد! افسوس! افسوس
آه و آه از حد پاک شهیدان غیور

وطن امروز چو گنزار شد! افسوس! افسوس
سزدار، هم وطنان جامه نیلی پوشند

ز آل که پس جامه چو گنزار شد! افسوس! افسوس
مادر پر وطن از غم فرزندانش!

زار و دل گیر و غم ادا شد! افسوس! افسوس
دوش در وقت سحر با لف غیبی نمی گفت

یک جهانگیر گنزار شد! افسوس! افسوس
آه و صد آه که از جور فلک حاجت ناک

هم چو منصور سردار شد! افسوس! افسوس
آل همه بهمت مردانه و آل کورانشش و سخی

ناله از دست یک بار شد! افسوس! افسوس
دست افسوس بهم بی زودنی گفت ناله

روز گارم چو شب تار شد! افسوس! افسوس
(لوپرداد)

نعرہ پور داود

از آہ بخش کام آبیمہ دریا را
 و ز اس شک کتم دریا روے ہمہ صحرارا
 در خیل ہمہ یاراں ہم را ز معنی جویم
 نہ ز ابد روحانی نہ شاید زیبارا
 و جببہ و بیانی فضل و شرم مردم
 با علم و شرف پوشم خود جاے خوفارا
 در کلبہ درویشی خوش باشم و آزادم
 در آئند معنی خواہم اصد قصر معلارا
 جمعے بدر مسجد خیلے لبوے فرخار
 حلقے کینشت اندر جمعے است کلیارا
 از مدرسہ و از درس کے پارہ شود و مردم
 ساز و دوز و نئے خوشتر دل دادہ و شیدارا
 خواہم کہ ز پا انتم مدہوش و خمار و مست
 تا ناسنوم ز ایراں این غلغل و آوارا
 از ناحیہ ایراں ہر لحظہ بگوشش آید

صوٹے کہ بلرزاند این گنبد مینا را
 صوٹے کہ از اراں گرد خود موے ہم سوزن
 صوٹے کہ از دینی خویش دل خارا را
 گوید بتو اے فرزند! اندیش بحال خویش
 در باب زجید امروز آسایش فردا را
 و بیانتوانی بافت زین لپشم گمی تابا
 زین خار نخواهی چید هرگز گل حمرا را
 زنجیر من بر گیر آل گاه بخت آور
 زنجیر سرفراز محبوب دلا را را
 من در تب و تاب و غم تو شاد و خوش و خرم
 انگ سوت چنین غفلت مانند تو بر نارا
 از خون جوانا غم شد و شدت ہم گلگول
 باز آو دے بگر گلگشت و تماشا را
 شد از ستم و دناں ملک خم و کے ویراں
 پیغول حید آں میں ایراں فلک سارا
 شد شیر کیاں پنہاں جولان شکان آمد
 خواری ز عقیق آمد کرد و فردا را
 شانه نش نوشت و اں در گور سپید
 خرس است ابر جالیش میں بازی دنیا را

گر تو اردو روزے از هر وطن بردار
عدت شکر و سپاس آرد مرا نیرد بکشتار
(پور داود)

منتظومات اخلاقی

دُعوتِ تعلیم نسوان و اصلاح حالِ شان
— حاذقہ شاعرہ افغانی —

تو اے بادِ صبا تا کے بقید لب و میعاد دی
چرا بتیستی از پا و چرا از راه او فتادی
بگو و دشتِ پیمالی تو خود بسیار استادی
زیر کس عرضہ اش را سوئے مطلوبش فرستادی
منید اغم بہ نحت میں چرا در خواب فی باشی
ہمیشہ جستجویتانی کنم نایاب فی باشی

سو سے کابل سلام من بہ شرفاک است اظہارت
 از ان پس گوئی کلمے اہل قلم شائق آثار ت
 ہمیشہ گوش من در انتظار سخن گفتارت

محیط اسرار از سر ت از ملک گہر بار ت
 ہمیشہ فکر تو بند با صلاح و طین مضمون
 از میں بہتر نباشد خدمتے در جامہ اکہون
 تو سم دانی بود و شب و طین خردے ز امانت
 نگردد و گر وطن آباد از ملک در افتانت

زند در روز محشر جامہ دستے بد امانت
 ز غفلت غم لیے مسؤل گردی نرد و بدانت
 ترا علم است و نعم و دانش و بیانی و ادراک
 بہ بیواد وطن می گوشش اسے پور وطن شرفاک
 بہ حالات وطن نگردد عیب سخن می گو

با طراف جمال نی میں رہے بہتر از میں ہی ہو
 ز رفتار طبی و حالت اوصاف مائی گو
 برائے چارہ اس درو لیے دہاں دوانی جو

ز بان ت ہست و باز اس سرست خشم دشمن بدانت
 کہن غم سے کہ درو تا بود محتاج در ماننت

ز نسواں وطن آخر قلم را گیر در آن غوش

با صلاحات اس تن پرور را یک نہ کمی پوش
لباس زندگانی را بحسب دختران می پوش

بیکاری اوستاں کن نظر بر خوشن می جوش
زنی صدمه نباشد بیره از علم السواں را
ترنی در لب طموضت نسواں بچباں را
معی گویم کہ اکنون چوں نعل باشیم در محفل

ولیکن کوششے باید مافر را سولے منزل
باید کرد نقصانات را را عاقبت کامل

مقصود می رسی آخر اگر کوشش کنی از دل
بعیر از صنوت امروزه ما راضیت دمانے
میں افسانہ دیو و پری تا کے تمہی خوانی
بقرہ حاذقہ ! گرنیست لیکن دار دار مانے

چنین ارمان بچہ کے کہ ویراں نیست پامانے
رموز کے گفت در نامہ ام بانی تو می دانے

کند عفو بہارت چوں تو دانائے وینائے
وہ آں جانی راے باد صبا چوں برق بیرواں
جواب نامہ ام را گیر و با آشار مضمون آ

توصیف بہ نوجوانان ملت اکت

صنعتِ حرفت

اسے دل ز بلاغت بہ ضاعت نظر انداز
 از دامن غیرت بہ زراعت نظر انداز
 از جوف قضا تیرہفت زن بصف غیر
 در کشف فلز لرزہ بکوه و حجب انداز
 از بود و کالہ بگذر سنگ شکن پاش
 از گرب ضاعت بدل شور شر انداز
 می پوشش برک، باش بکپس نرین
 از البسہ غیر ملامت ز سر انداز
 در بحر ادب غوط زن و علم بچنگ آہ
 در زورق دل کیہ درو گہر انداز
 امروز تو خواب آمد و فرداے تو حسرت
 از خواب گیرال خیر و لہر و النظر انداز
 از روی کرم دست وفا گیر نہ ملت

یا فکرو خرد پوش لبوس ہر انداز
یا خلق خدا خلق نکو زرہ حسم
ایں کبر کو ابار البقواسے فتر انداز
ابیات تو اسے حاذقہ حول درو شر الہیت
زال درو یکے قطرہ تخلیق بشر انداز

ایضاً

تا یکے از علم و صنوت بیخبر ماند اثاث
یا چنین حال نداشت بے ہر ماند اثاث
گر پدر ہا دختران خویش را در صغیر سن
داخل مکتب کنند کے بے اثر ماند اثاث
علم فرض آمد زیر داں بر ذکور و بر اثاث
پس چرا زیں حکم خالق بے خبر ماند اثاث
تلبکے اندر خرافات جہالت مضحل
بر نمپہ نان بہ ذلت و بدد ماند اثاث
حاذقہ خود را منزین کن ز الوار ہنر
تا ازیں معنی باوصاف دگر ماند اثاث

اشرف الدین رشتی

علم

دو جہاں واجب بیا علم سست علم
 مرو و زن را آرینا علم است علم
 آنچه پیغمبر بیا واجب ... نمود
 شکار و بر ملا علم است علم
 کود کال را اور زمان کود کی
 باعث نشو و نما علم است علم
 هر که بے علم است الناس نخواست
 روح را نور و صیا علم سست علم
 مرده از بے علم و جاہل بتر سست
 زنده مجتہد نا علم سست علم
 احتیاج سست آل که بار اخوار کرد
 رفع باحتیاج با علم سست علم

آل کہ شیراں را کن در و باہ تراج
احتیاج سرت احتیاج ست احتیاج

روح می بخشد ہوا سے مدرسہ

جان شاگرداں قدا سے مدرسہ
کو دکان زیرک و با عقل و ہوش

حق غریب رحمتش سازد کہ ساخت
حملہ عاشق بر لقا سے مدرسہ

روز اول میں بنائے مدرسہ
کرد مارا باخبر از بحر و بر

نقشہ جغرافیائے مدرسہ
در حساب و غرب و تقسیم و کشور

باتنا سب در میں ہائے مدرسہ
از خطوط مہدستی بالائے دست

بایہ عز و علا سے مدرسہ
حوضہ تفریح و گردش گاہ ما

مست صحن و کثا سے مدرسہ
بہتر از سنطور و تار و بریطا شدت

نغمہ در کس و نوا سے مدرسہ
ابن حنین می گفت طفلہ ہوش مند

در کلاس با صفای مدرسه

آں که شیراں را کند رو به مزاج
احتیاج است احتیاج است احتیاج

روح دل را پر صفا ، باید نمود

معرفت را پیشوا باید نمود

عقل و هوش و چشم گوش حافظ

مستدلت از کبریا باید نمود

اندرین ظلمات گیتی کسب نور

از چراغ انبیا باید نمود

در نماز و روزه و اعمال دین

رو بدرگاه خدا باید نمود

پائے مادر را به باید بوسه داد

بر پدر تقطیع رحم باید نمود

بر مسلم احترام بے شمار

از ره مهر و وفا باید نمود

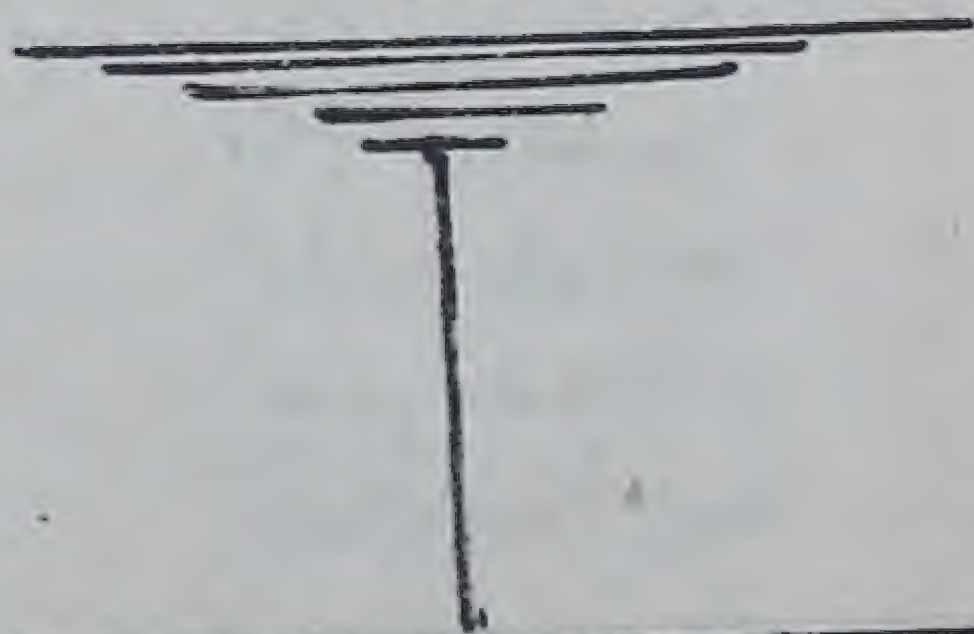
بعد ازین این شعر را از ذوق و شوق

با دو صد شادی ادا باید نمود

آں که شیراں را کند رو به مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

اگر علم و هنر می داشتیم
 از جوانان لطیفی روز جنگ
 کوه را از جا می بردیم
 حفظ آهنگ می نمودیم اختراع
 علم اگر می شد چرا چندی گدا
 در میان راه گذر می داشتیم
 از پیش روی حوض و زمینی داشتیم
 از برائے دفع دفع احتیاج
 در خزانه سیم و زر می داشتیم
 آن که شیرا را کند رو به مزاج
 احتیاج است احتیاج است احتیاج



نعمت ساربان حجاز

ناله سبب از من
 آهوی تا تار من
 اندک و بسیار من
 دولت بیدار من
 نیز ترک گام زن، منزل بادوریت
 و لکش و زیبا گستی
 شاد و غنا گستی
 روشن و خور گستی
 غیرت و لیا گستی
 دختر و صحر گستی
 نیز ترک گام زن، منزل بادوریت
 و پیش آفتاب
 غوطه زنی در سراب
 هم به شرب آفتاب
 تند روی چون شهاب

چشم تو تادیدہ خواب
 تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت
 دیکھ ابرو رواں
 کشتی بے بادیاں
 مثل خضر راہ دال
 بر تو سبک ہر گراں
 تحت دل سارباں
 تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت

سوز تو اندر رقام
 ساز تو اندر خرام
 بے خورش و تشنہ کالم
 یار سفر صبح و شام
 خستہ شوی از مقام
 تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت
 شام تو اندر بین
 صبح تو اندر قرن
 ربیک درشت وطن
 پائے ترا یا کمن
 اسے چو غزال ختن

تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت

بہ زاسفر پاکشید

در پس تل آرمید

صبح زمشرق دمید

جامہ شب بر درید

باد بیا بلل و زید

تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت

تغزل دل کشائے

زیر دم کش جانفرائے

قافلہ ہار اورائے

فتنہ ربا، فتنہ زائے

اے بحرِ صبرہ سائے

تیر ترک گام زن، منزل مادورنسیت

(علامہ اقبال مرحوم)

کودکِ آرزومند

ز سہ مرے بھادر خود گفت تا بچہ

ماںم با ہمیشہ بہ تار یک لانا ای
من عمر خویش چوں تو نخواهم تنہا کرد
دلا سخی در پنج ساختن آشیانہ ای

آید مرا چونو بیت پردار بر پریم
ماں گل بستانکہ ای وز بامے بجانہ ای
خندید مرغ زیرک گفتش تو کوونکی

کودک نہ گفت خبر سخن کودکانہ ای
آگاہ و آزمودہ توانی شد آں رہاں
کا کہ شوی ز فتنہ داسے دوانہ ای
زیں آشیان امین خود یاد ہا کنی

آں کہ کہ ناو کے رست بر نشانہ ای
گردوں بر آں رہست کہ ہر دم زندر ہے
گیتی بر آں سرست کہ جوید بہانہ ای
باغ وجود یکسرہ دام حوادث است

اقبال قصہ ای شد دولت نسانہ ای

پنهان به هر فراز که بینی نشیماست

مقدور نیست خوشدلی چاودانه ای

هر قطره ای که وقت سحر بر گلے چسکد
بجز لیت خود که نیستش اصلا کز آن ای

نیگر به بیل از ستم با عیان چه رفت

ناکرد سوسه گل تگر عاشقانه ای

پرواز کن و لے نه چنان دور از آشیان

منما لے فکر و آرزو لے جا بلا نه ای

اے نور دیده از همه آفاق خوشتر است

آرام گاه لا نه خواب شبانه ای

بمیں بر سر که چرخ وز میں جنگ می کند

غیر از تو هیچ نیست تواند رمیانه ای

هر کس که تو سنے کند اور اکثرت ز ام

در دست آرزو کار بود تازیانه ای

بسیار کس ز پائے در آرد اسب از

آن را اگر نه بود لگام و دها نه آتی

(ماخوذ از مجله "نبار" طهران)

~~~~~



# فرہنگ الفاظ

| صفحہ | فدائی وطن               | صفحہ | راہِ نو       |
|------|-------------------------|------|---------------|
| ۱    | پتہ                     | ۱۲   | توقیف خطوط    |
| "    | رودخانه                 | "    | زندگانی       |
| "    | صخرہ                    | "    | نظافت         |
| "    | ارچہ                    | ۱۳   | نام داران     |
| ۲    | محوطہ                   | "    | سیاہی و رنگی  |
| "    | فامیلی                  | "    | ریشہ کل       |
| "    | ہماکت ملی               | "    | آبدہ کوئی     |
| "    | ادارہ                   | "    | امورین صبیحہ  |
| ۵    | آبیہ                    | ۱۴   | لانہ          |
| ۶    | لبیہ حربی               | "    | شدت           |
| "    | لباس نظامی              | "    | معارف         |
| ۷    | حیاتِ آبیہ              | ۱۵   | محصلین        |
| "    | اہل زندگی و خانگی زندگی | "    | اہل ہدیہ      |
|      |                         |      | مجلس انتظامیہ |



|    |            |                         |    |                   |                      |
|----|------------|-------------------------|----|-------------------|----------------------|
| ۱۵ | اروپا      | یوروپ                   | ۲۶ | اتومبیل رانی      | اتومبیل یعنی موٹر    |
| "  | نمره       | نمبر                    | "  | نشستن پائین       | موٹر چلانا           |
| "  | مسابقه     | مقابلہ                  | "  | نجات              | طائفہ رانینگ         |
| ۱۶ | مالخ       | بروایں سیال             | "  | عضویت             | متحرک و پریشان ہونا  |
| ۱۷ | لذا        | لہذا                    | ۲۷ | پیش آہنگی         | پیکینگ کلب کے ممبر   |
| "  | غدد        | جمع غده یعنی گلی        | "  | صاحب مضامین       | فوجی اہلکاران        |
| ۱۸ | سیم        | سوم                     | "  | نظامی             | پہیلی - فوجیان       |
| "  | لیر        | سیال اشیا کا ایک        | ۲۸ | استسکان           | دھامن                |
| "  | اور ارمق   | انگریزی وزن             | ۲۹ | دنیامن            | حیاتین               |
| ۱۹ | مکیروب     | پشیا پسینہ              |    |                   |                      |
| ۲۰ | مادیون     | جراثیم                  |    |                   |                      |
| ۲۱ | مادیون     | مادین - مادہ پرست       |    |                   |                      |
| ۲۲ | مکمل شو    | دسری                    |    |                   |                      |
| "  | پیش آہنگی  | شدوعوں کا جذب کرنا      |    |                   |                      |
| ۲۳ | انگوسا کون | پکینگ تفرکات            | ۳۱ | موسمیں            | بانی                 |
| "  | دارالفنون  | باغات و صحرا            | ۳۲ | آمار ضا دید       | معنی نو کھنڈ         |
| ۲۴ | کٹیک کشیدن | یورپین اقوام            | ۳۳ | ادارہ محکمہ جنایت | دفتر نظامت فوجداری   |
|    |            | یونیورسٹی               |    | انجمن آبیانی      | رائل ایشیاٹک سوسائٹی |
|    |            | نگہبالی کرنا - حفظ کرنا |    | بادشاہی           | انجمن فنون ایشیائی   |



|                      |                |                    |    |             |                            |
|----------------------|----------------|--------------------|----|-------------|----------------------------|
| ۳۳                   | مستمرے         | پیشین              | ۳۳ | میلدم       | میں واقف ہوں۔              |
| ۳۴                   | اصلاح          | تہذیب الاخلاق      | ۳۵ | مکتوب داد   | چھپو ایسا                  |
| ۳۵                   | مدرسہ اسلامی   | محمد انیسکواور نیل | ۳۶ | چاق کشی     | لٹھ بازی۔ لکڑی سوارنا      |
|                      | انگلیسی        | کمانچ              | ۳۷ | الواط       | بد معاش                    |
| ۳۶                   | لارڈ ٹیلنٹون   | لارڈ لینن          | ۳۸ | مہذب        | بھڑکتی ہوئی۔               |
|                      | عضو مجلس       | ممبر مجلس کوئل     | ۳۹ | کنگ کاش     | مشورہ                      |
|                      | قانون گذار     | کسی ایس آئی        | ۵۳ | بدو         | ابتدا۔ آغاز۔               |
|                      | ستارہ ہند      | علی گڑھ ایس ایس ٹی |    | چتر         | دائرہ۔ احاطہ               |
| ۳۸                   | محلہ دارالعلم  | علی گڑھ ایس ایس ٹی | ۵۵ | تیا تورا    | تقصیر                      |
|                      | المیکار        |                    | ۵۶ | ادیو رادلو  | کلمہ حقیت۔                 |
| ۳۸                   | آرمینہ ہائیڈرو | نہی موصوعات        |    |             |                            |
| ۳۸                   | ہیڈو تیز       | ہیڈو وز            |    |             |                            |
| انتخاب زبانی خیران   |                |                    |    |             |                            |
| گفتگوئی یک نفری رانی |                |                    |    |             |                            |
| ۴۰                   | الکتریک        | برقی               | ۵۴ | لغوز        | اثر                        |
|                      | ماہہ فریحی     | انگریزی ماہی       | ۶۱ | تحصیل مقدما | ابتدائی تعلیم کا حاصل کرنا |
|                      | غبطہ           | رفقہ               | ۶۲ | سال         | خاندان۔ نس                 |
| ۴۱                   | خیر            | ہنس                | ۶۳ | اھواک مطلب  | خوشنمائی کے مسائل          |
|                      |                |                    |    | عرفانی      | مشتعل ہونا                 |
|                      |                |                    | ۶۵ | ایام صباوت  | ایام طفلی و کم سنی         |



|                             |    |              |                  |
|-----------------------------|----|--------------|------------------|
| نالہ مرغ                    | ۴۵ | دارو خانہ    | دوا خانہ         |
| خربہ پور کراتہ              | ۴۶ | غشور         | نثر کی کتابیں    |
| نعرہ پور داود               | ۴۸ | حصہ          |                  |
| پیوہ خندان                  | ۴۹ | دل اری و شلی |                  |
| دیرات                       | ۵۰ | عدم          | سردہ             |
| ابر                         | ۵۱ | لال          | گنگ خاموش        |
| لو صیہ                      | ۵۲ | صوت حجازی    | ایک لک کا نام ہے |
| کشف فائر                    | ۵۳ | عاقبت ایران  |                  |
| کال کنی اور حالوں کا نکالنا | ۵۴ | کام          | مقصود            |
| علم                         | ۵۵ | معارف        | علم              |
| ماحتاج                      | ۵۶ | راہ آسن      | ریلوے لائن       |
| خطوط سندھی                  | ۵۷ | فسجان        | فتحن - پیالی     |
| اشکال اقلیدس                | ۵۸ | بیکس وطن     |                  |
| جوانان نظامی                | ۵۹ | دخمہ         | تبر آتش پرستان   |
| نعمہ ساریان حجاز            | ۶۰ | لانی         | گھر - آشیانہ     |
| لکڑا ابر                    | ۶۱ |              |                  |
| ابر کا ٹکڑا                 |    |              |                  |
| کودک آرزومند                |    |              |                  |
| گھر - آشیانہ                |    |              |                  |





JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY

Kashmir Division - Srinagar



# چند اردو کی مفید کتابیں

یہ کتب فائدہ عرصہ دراز سے علی گڑھ میں قائم ہے اگر آپ علی گڑھ مسلم یونیورسٹی کتب خانہ یا  
بائبلیس یا کوئی اطلاع درکار ہو تو ہمارے کتب خانہ سے خط و کتابت کریں۔

|    |                                           |    |                                           |
|----|-------------------------------------------|----|-------------------------------------------|
| ۷  | خزینہ معلومات                             | ۷  | بچوں کی تربیت                             |
| ۸  | مخزن ادب                                  | ۸  | علم فائدہ داری                            |
| ۹  | حسن انتخاب                                | ۹  | زبانہ و شکاری                             |
| ۱۰ | نقوش ادب                                  | ۱۰ | رہبر تندرستی                              |
| ۱۱ | شرح نقوش ادب                              | ۱۱ | مکملہ مضامین الشارواری                    |
| ۱۲ | منتخبات نظم اردو (ترجمہ شدہ)              | ۱۲ | دلی کا ایک یادگار شاہی مشاعرہ بعد شاہ ظفر |
| ۱۳ | نذیر احمد کی کہانی کچھیری چھوٹان کی زبانی | ۱۳ | معتمد اساتذہ کی اصلاحی ادبی لطائف         |
| ۱۴ | اردو زبان اور ادب                         | ۱۴ | وظائف وغیرہ                               |
| ۱۵ | شرح سخن نو حصہ اول                        | ۱۵ | لکھنؤ کا ایک یادگار شاہی مشاعرہ           |
| ۱۶ | انسان کی کہانی حیرت انگیز زبانی           | ۱۶ | بعد و احد علی شاہ اختر                    |
| ۱۷ | حسن لقصص مکتبہ اردو حصہ                   | ۱۷ | بزم آخر یعنی اگرہ کی مشاعرہ ۱۸۳۰ء         |
| ۱۸ | القیومہ (ہندوستان کی جبری بونی وغیرہ)     | ۱۸ | تک کی ادبی صحبتیں                         |
| ۱۹ | نظیری آسان سوس                            | ۱۹ | سوانح حیات - ہندوستان کے پایہ ناز         |
| ۲۰ | جمہوریہ ہند                               | ۲۰ | اصل قلم کے حالات                          |
| ۲۱ | نصاب فارسی (پانچ اسکول)                   | ۲۱ | حسن الانتخاب - میر غالب کی منتخب لیاوت    |
| ۲۲ | الشاب کے فارسی جدید حصہ اول دوم فی حصہ    | ۲۲ | حالی کی رباعیات و قطعات کا انتخاب مع      |
| ۲۳ | سخن اودھ اول و دوم حصہ سوم                | ۲۳ | قواعد علم عروض و بیانات                   |
| ۲۴ | گلہا کے بہار - منتخب کلام شعراء           | ۲۴ | کتاب الحقوق و کتاب تصدق از حیدر العلوم مع |
| ۲۵ | فارسی جدید                                | ۲۵ | مختصر حالات امام غزالی و خواجہ            |
| ۲۶ | شرح شری براہ کے بی اے                     | ۲۶ | مشکل بر مقدمہ وغیرہ                       |

ملنے کا پتہ: ایجوکیشنل بک ہاؤس سول لائن حاد بلڈنگ - علی گڑھ





JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY

Kashmir Division - Srinagar











